نسیم جنوب

www nasimjonoub.com

سال بیست و چهارم - شماره ۹۸۹

دوشنبه ۴ بهمن ۱۴۰۰ ۸ صفحه - ۱۰۰۰ تومان

تجمع هنرمندان بوشهری در اعتراض به پلمپ شدن مجتمع فرهنگی

صفحه ۲

مصاحبه نسیم جنوب با هنرمند جوان موسیقی بوشهر روزبه حق پرست:

جوانان، بی تردید آینده درخشان هنر موسیقی بوشهر هستند

صفحه ۳



قتل عکاس بوشهری با ۲۸ ضربه چاقو

قتل فجیع دختر عکاس در باغ شیطان

صفحه ۲

مصاحبه نسیم جنوب با سعید بردستانی نویسنده بوشهری در سالروز تولد:

تو را به خدا بیشتر بخوانید و کمتر بنویسید

صفحه ۵

روزی که استقلال در بوشهر زانو زد

صفحه ۷

دستگیری باند قاچاق گندم در استان بوشهر

در پی بروز تخلفات متعدد در حوزه آرد و گندم و نارضایتی عمومی از کیفیت و کمیت نان در استان بوشهر، رصدهای اطلاعاتی به‌منظور شناسایی متخلفین و میزان تخلف، اداره کل اطلاعات قرار گرفت. پس از قرار گرفتن باندهای انحراف، احتکار و قاچاق گندم و آرد در چتر اطلاعاتی اداره کل اطلاعات استان بوشهر، سرکرده‌های متخلفین دستگیر و انبارهای احتکار پلمپ شدند.

متخلفین، برای ادامه سیر مراحل قانونی تحویل مراجع قضایی شده و تحقیقات و اقدامات اطلاعاتی برای شناسایی و دستگیری سایر اعضای باند تخلف توسط اداره کل اطلاعات استان بوشهر ادامه دارد.

پرواز بوشهر - دوبی کی برقرار می‌شود؟

مدیرکل هواپیمایی (هما) شعبه بوشهر گفت: با توجه به هماهنگی‌های انجام گرفته انتظار است پرواز خارجی در مسیر بوشهر- دوبی و بالعکس، دهه‌فجر برقرار شود. این پرواز در سال ۹۷ لغو گردید.

اخطار محیط زیست بوشهر به بدسوزی مشعل پالایشگاه‌ها در کنگان

مدیرکل حفاظت محیط زیست بوشهر گفت: در روزهای اخیر مشعل‌های (فلرهای) برخی پالایشگاه‌ها در شهرستان کنگان دچار بدسوزی شده و موجب آلودگی هوا شده بودند که به همین علت اخطاریه پیگیری قضائی برای این شرکت‌ها صادر شد.

تنها مادر زندانی استان چشم انتظار آزادی

مدیرکل زندان‌ها و اقدامات تامینی و تربیتی استان بوشهر گفت: آمار زندانیان جرائم غیرعمد در استان بوشهر ۱۱۳ نفر است که از این تعداد ۱۱۲ نفر آقا و یک نفر خانم با بدهی ۵۰۰ میلیون تومان بدهکار مالی است. امسال در قالب پویش آزادسازی مادران زندانی به‌دنبال آن هستیم که تنها مادر زندانی جرائم غیرعمد استان بوشهر را با کمک خیرین آزاد و به آغوش گرم خانواده بفرستیم.

آلودگی نفتی تاسیسات گلخاری گناوه غیرمجاز دفن شده است

رئیس اداره حفاظت محیط زیست گناوه گفت: آلودگی نفتی تاسیسات نفت منطقه گلخاری در نزدیکی روستای گماران این شهرستان به صورت غیرمجاز دفن شده است.

وی اظهارکرد: با بررسی های به عمل آمده محدوده‌ای در حدود یک کیلومتر با عمق قریب به ۶۰ سانتی‌متر دچار آلودگی نفتی شده است.

باتوجه به اینکه آلودگی ایجاد شده باید از طبیعت برداشته و به مکان تعیین شده شرکت نفت منتقل شود اما این مهم صورت نگرفته و فقط با خاکریزی دفن شده است که این اداره از طریق مراجع قضایی پیگیر این معضل زیست محیطی خواهد شد.

منطقه نفتی گلخاری از میدان‌های تحت مدیریت شرکت ملی مناطق نفت‌خیز جنوب است، که عملیات بهره‌برداری از آن توسط شرکت نفت و گاز گچساران انجام می‌شود. ایرنا

پیشنهاد تهاتر خرمای بوشهر با میوه‌های گرمسیری بنگلادش

رییس اتاق بازرگانی بوشهر در دیدار با رایزن اقتصادی بنگلادش در ایران گفت: با توجه به نیاز کشور بنگلادش به کلینکر و قیر، امکان صادرات این محصولات با استفاده از ظرفیت بنادر استان بوشهر وجود دارد. پیرو مکاتبه استاندار بوشهر با وزارت صمت پیرو بخشنامه مربوط به بازگشت ارز حاصل از صادرات و واردات موز، استان به منظور صادرات خرما و فرآورده‌های خرمایی به بنگلادش و تأمین نیاز این کشور در ماه رمضان و در مقابل واردات میوه‌های گرمسیری آمادگی دارد.

نوزاد عجول در آمبولانس به دنیا آمد

نوزاد عجول لاوری (دشتی) حین اعزام مادر ۳۵ ساله از درمانگاه امام رضا(ع) زیارت ساحلی با کمک کادر درمانی اورژانس ۱۱۵ در آمبولانس به دنیا آمد.

تجمع هنرمندان بوشهری در اعتراض به پلمپ شدن مجتمع فرهنگی



بدنبال پلمپ مجتمع فرهنگی و هنری بوشهر با شاکی خصوصی و بنا به دستور قضایی، جمعی از هنرمندان اقدام به برگزاری تجمع اعتراضی در مقابل این مجتمع نمودند. بیانیه اعتراضی این هنرمندان بدین شرح است:

فرهنگ و هنر دغدغه نیست، یک مسئله بزرگ جامعه است که مسئولین می بایستپاسخگو باشند.

ما امضا کنندگان ذیل، جمعی از اهالی فرهنگ و هنر بندر بوشهر هستیم که سالهای متمادی در عرصه های اجتماعی و فرهنگی این دیار فعالیت داشته و میراث غنی فرهنگ و هنر این استان دیر ساله را در کنار مردم هنر دوست و فرهیخته اش پاس داشته ایم. متاسفانه چند سال است که هر از گاهی عده ای اسناد مالکیت و انواع رای دادگاه به دست با مامور وارد مجتمع فرهنگی بوشهر شده و ادعای مالکیت را مطرح می نمایند که نخست با واکنش هنرمندان رو به رو می شوند این تقابل با راهکاری نیم بند و در حد میانجی گری مسئولین استان از جمله استاندار، مدیرکل ارشاد اسلامی و قضایی استان برای مدتی ختم بخیر می شود، اما این بار در تاریخ ۲۸ دی ۱۴۰۰ مجتمع فرهنگی را با حضورمامور نیروی انتظامی صورتجلسه و هنرمندان را از این مکان فرهنگی و هنری با پرخاشگری و توهین بیرون کردند.

پرواضح است پرداختن به جزئیات این اعتراض در این مجال نمی گنجد، اما طرح چنین چالش ها و ابهامات بزرگی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و در زمانی که هنرمندان در حال آماده شدن برای برگزاری جشن انقلاب اسلامی هستند به چه معنایی است ؟ توقع میرود که مسئولین ذیربط با جدیت و درایت لازم، پیگیری و نتیجه مطلوب و به حق هنرمندان و فرزندان شهروندان بوشهری را اعلام و اعمال نمایند تا بطور قطع اقدامی نتیجه بخش راشاهد باشیم. لازم به ذکر است عدم پیگیری این مهم موجب سلب انگیزه فعالیت هنری هدفمند، کاهش اعتماد مردم که خواهان شهری پویا شاد و پر امید هستند را به دنبال خواهد داشت. قطع به یقین این شکوائیه قصد محکوم کردن شخص یا گروهی را ندارد و فقط خواهان رفع موانع چندین ساله هستیم.

(جمعی از هنرمندان بوشهر)

مدیرکل تعاون، کار و رفاه اجتماعی بوشهر:

۱۵ درصد از نیروهای شاغل در پارس جنوبی بومی استان بوشهر هستند

مدیرکل تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان بوشهر گفت: در حال حاضر فقط ۱۵ درصد از نیروهای شاغل در پارس جنوبی بومی استان بوشهر هستند.

وی با رد برخی ادعاها مبنی بر اشتغال بیش از ۳۰ درصد نیروی بومی در پارس جنوبی بیان کرد: بر اساس کد ملی بررسی کردهایم و در حال حاضر فقط ۱۵ درصد از نیروهای شاغل در پارس جنوبی بومی استان بوشهر هستند.

وی اشتغال را یک حق برای جوانان استان دانست و خاطرنشان کرد: پیگیری‌های بسیار زیادی برای تقویت اشتغال نیروهای بومی در پارس جنوبی داشته‌ایم و امیدواریم در آینده شاهد بهبود این آمار باشیم.

قتل عکاس بوشهری با ۲۸ ضربه چاقو

قتل فجیع دختر عکاس در باغ شیطان



به گزارش خبرنگار حوادث رکنا، اهالی شهرستان تنگستان بوشهر به خاطر قتل فاطمه عالی در سوگ نشستند. فاطمه عالی نام دختر ۱۷ ساله ای است که ۲۶ دی ماه امسال به طرز هولناکی به قتل رسید. دختری عکاس که این روزها در فضای مجازی بیشتر از هر زمان دیگری تصاویری که به دست او گرفته شده دست به دست می شود.

خاطره عالی، خواهر فاطمه در گفتگو با خبرنگار رکنا جزئیات این حادثه را این طور شرح می دهد: «خانه پدر و مادرم تنگستان بود و روز حادثه فاطمه به بوشهر آمده بود. او تصمیم داشت مقداری تجهیزات عکاسی نو بخرد و مقداری از وسایل خود را هم برای فروش در دیوار گذاشته بود. البته قبل از آن به من گفته برای انجام دو کار به بوشهر می آید. ساعت حدود ۳ بعدازظهر بود که فاطمه به بوشهر رسیده بود و وقتی دیروقت شد و خبری از او نشد دلواپسی ما شروع شد. سابقه نداشت خواهرم دیر به خانه برود و خانواده را بی خبر بگذارد».

خانواده فاطمه عالی تا فردای آن روز در نگرانی بودند تا اینکه یکی از دوستان فاطمه با تلفن همراه او تماس گرفت و این بار به جای بوق های ممتد بی جواب صدای مامور آگاهی در گوشی پیچید:«ماموران اداره آگاهی گوشی خواهرم را جواب داده و گفته بودند که گوشی فاطمه سرقت شده و باید پدر و مادرم به اداره آگاهی بروند. اما همان لحظه حدس می زدم که ماجرا فقط سرقت ساده یک گوشی نیست.»

زمانی که پدر و مادر فاطمه عالی به اداره آگاهی رفتند با خبر هولناک قتل دختر ۱۷ ساله خود مواجه شدند: «جسد خواهرم که با ۲۸ ضربه چاقو به قتل رسیده بود در یک خانه ویلایی در بوشهر پیدا شده بود. صاحبخانه وقتی با جسد غرق در خون خواهرم مواجه شده بود، موضوع را به پلیس اطلاع داده و گفته بود مرد جوانی برای یک یا ۲ روز خانه را از او کرایه کرده بود.»

بلافاصله پسر جوان به نام عارف که خانه را کرایه کرده بود دستگیر شد و در حالی که ادله و شواهد حکایت از آن داشت که او قاتل فاطمه است، لب به اعتراف گشود و از جنایت سیاه خود پرده برداشت.

قتل فاطمه عالی دختر عکاس بوشهری به دست عاشق روانی

روز شنبه پدر و مادر فاطمه عالی بار دیگر به اداره آگاهی بوشهر مراجعه کردند تا اعترافات قاتل برای آنها قرائت شود. پدر فاطمه عالی بعد از خروج از اداره آگاهی در گفتگو با خبرنگار رکنا گفت: «دخترم کار عکاسی می کرد و در صفحه اینستاگرام خود فعالیت کاری داشت. متهم به قتل در اعترافات خود گفته که مدتی قبل به دخترم پیام داده و از او درخواست دوستی کرده بود اما فاطمه این درخواست را نپذیرفت. برای همین روز حادثه بار دیگر به او پیام می دهد و به بهانه عکاسی از مراسم تولد او را به خانه ویلایی دعوت می کند. قاتل می گوید به دخترم علاقه پیدا کرده بود و برای اینکه او راضی به برقراری رابطه دوستی نمی شد، او را به قتل رساند.»

پدر فاطمه در ادامه گفت: «جسد دخترم در ورودی خانه ویلایی در حالی کشف شد که حتی کوله پشتی او هم روی دوشش بود. متهم بعد از ورود دخترم او را مورد اصابت ضربات چاقو قرار داده بود و در اظهارات خود گفته که انگیزه ناموسی از قتل نداشته است. زمانی که دخترم بعد از ورود به خانه متوجه شد که تولدی در کار نیست و فریب خورده است، اقدام به فرار کرده و در این لحظه با قاتل درگیر شده بود که توسط او با ضربات متعدد چاقو به قتل رسید.»

پدر فاطمه عالی در ادامه گفت: «دخترم به طرز هولناکی به قتل رسید و نه تنها در تنگستان و بوشهر، بلکه در اقصی نقاط این سرزمین، عواطف عمومی جریحه دار شده است. اهالی تنگستان از ما خواسته اند که از قصاص قاتل گذشت نکنیم چون حال و هوای شهر به خاطر قتل فاطمه در ماتم است. من از خون دختر بیگناهم نمی گذرم و تقاضای قصاص قاتل در ملاءعام را دارم.»

متهم به قتل دختر عکاس تنگستانی دستگیر شد

فرمانده انتظامی استان بوشهر گفت: فردی که متهم به قتل دختر عکاس ۱۷ ساله تنگستانی چهار روز پس از وقوع حادثه در یکی از استان همجوار بوشهر دستگیر شد.

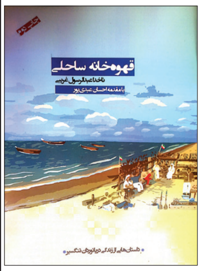
به گزارش ایرنا به نقل از روابط عمومی پلیس، سردار حیدر سوسنی اظهار داشت: در پی وقوع قتل دختر جوان عکاس تنگستانی در ۲۶ دی ماه در شهر بوشهر و با توجه به اهمیت موضوع، پیگیری این پرونده در اولویت اقدامات کارآگاهان جنایی پلیس آگاهی این استان قرار گرفت که در پی جویی تخصصی، هویت متهم به قتل در ساعت‌های اولیه شناسایی شد.

وی بیان کرد: با انجام اقدامات پیچیده اطلاعاتی، قاتل که در یکی از استان‌های همجوار و حوالی مرزهای جنوبی کشور مخفی شده بود توسط اکیپ اعزامی از پلیس آگاهی استان و با هماهنگی قضایی در یک عملیات ضربتی دستگیر شد.

سوسنی با اشاره به این که پلیس استان با مجرمانی که امنیت روانی و جانی خانواده‌ها را به مخاطره بیاندازند برابر قانون، برخورد جدی و قاطع خواهد کرد، افزود: به مردم فهیم استان بوشهر نیز توصیه می شود تا در زمان بروز هر گونه اتفاق، حادثه و یا جرمی از توجه به شایعه ها و انتشار آنها خودداری کرده و برای اطلاع از اخبار و اطلاعات موثق به خبرگزاری‌های رسمی مراجعه کنند.

دریا و گرداب، جنگ و جدل با توفان و امواج

اسکندراحمدنیا: «قهوه خانه ی ساحلی» مجموعه ای از هشت داستان همراه با واژه نامه ی اصطلاحات بکار گرفته در این داستان هایی است که جذاب و توام با تاریخ حوادث دریایی ست، دریایی که خود تاریخ است، دریایی که همیشه فارس است، خلیجی تاریخی که سند و اعتبار مردمی سراسر تلاش است، تلاش هایی که اگر به واکاوی و تجسس سپرده شود، تجسم واقعی روز و روزگار مردمی است که در شهرت و بقای قدمت و برجایی این آبراهه شهیر و جاودانه است.



نویسنده این مجموعه مانا، ناخدا حاج عبدالرسول غریبی که اصالتا تنگستانی و زاده بندرباستانی بوشهراست، این مجموعه در سال ۱۳۹۹ شمسی توسط نشر زمزمه های روشن در این بندر بزرگ نام به زیورطبع آراسته شد، بعد از چاپ و نشرکتاب که حاوی پر شمار اتفاقات دریایی بود ، آن هم در زمینه ی تردد جهازهایی که بادبانی بودند،گیرایی وصف های واقعی ناخدا غریبی و جذابیتی که در وصف های تقریبا نقلی آن موج می زد بسیاری از مخاطبان ، چه آنهایی که در ساحل وکرانه های مربوط به بوشهر و بنادر آن همچنان با موج و توفان و بایدگفت همیشه در حال سفر بوده و هستند و علاوه بر آن دوستداران رمان و قصه، در جستجوی این مجموعه بودند، ازاین رو با وجود گرانی کاغذ و موارد دیگری که هزینه بر بودند، نویسنده را برآن داشت تا چاپ دوم را راهی بازارمشتاقان نماید.

این یادداشت را به عنوان تبریک به ساحت پرشور و سرشار ناخدا عبدالرسول عزیز تقدیم می نمایم.

در مقدمه ی این مجموعه به قلم پرهنر سینما گر بوشهری امروز ایران، استاد فرهیخته وهنرمند استاد احسان عبدی را که می خوانیم ، موجز و پر هنر ، بر هنرنمایی ناخدا رسول سطوری را رقم زده است که خود به تنهایی رونمایی کاملی از ماجرا نویسی های این مجموعه است.

چاپ دوم کتاب «قهوه‌خانه ساحلی» نوشته عبدالرسول غریبی

با توجه به استقبال و مطالبه‌ی دوستداران کتاب به انضمام مقدمه استاد احسان عبدی‌پور و اضافه‌شدن داستان «عاشق دریا»، چاپ دوم کتاب «قهوه‌خانه ساحلی» در کتاب‌فروشی‌های بوشهر عرضه شده است. کتاب «قهوه‌خانه ساحلی» مشمول هشت داستان کوتاه است. داستان «بهمن و بوسلامه» یک رمان کوتاه از باورهای دیرینه‌ی دریانوردان به هیولای دریایی آدم‌خوار یا همان بوسلامه است که با ماجرایی از ربایش یک دریانورد در شب ظلمانی دریا توسط بوسلامه و در یک سفر دریایی آب‌های دور اتفاق می‌افتد. چهار داستان دیگر با نام‌های «کرکاب و مسقطی»، «جشن استقلال کویت»، «معامله‌ی زارغلوم» و «مصدق» سخنی سفر و تجارب دریایی و حکایت واقعی از سفرهای قدیمی و دور و دراز دریانوردان و ناخدایان تنگسیر را به نثر و نقل زیبا و پر احساس تقدیم علاقه‌مندان به کتاب می‌کند. همچنین سه داستان واقعی دیگر شامل «قهوه‌خانه‌ی قنبر»، «سیبه‌ی ساکن» و «عاشق دریا» تجربه‌ی پرماجرای زندگی قنبر (خلیل رستم) در روستای ماهیگیری قدیم جفره و ماجراها و لحظات پرهیجان غرق شدن ماهیگیران جفره‌ای بوشهر را در چند طوفان و حادثه‌ی پرماجرای دریایی که شامل نجات و گاهی تسلیم ماهیگیران و دست و پنجه نرم کردن و جدال توأم با تلاش و امید و رهایی از خوف و خطر و مرگ و زندگی در نبرد با طبیعت خشمگین دریا را به تحریر و تألیف رسانده است.

مصاحبه نسیم جنوب با هنرمند جوان موسیقی بوشهر روزبه حق پرست:

جوانان، بی تردید آینده درخشان هنر موسیقی بوشهر هستند



– لطفا خودتان را برای خوانندگان نسیم جنوب معرفی کنید.

–با سلام و ادب و احترام خدمت تمامی خوانندگان و علاقمندان ارجمند هفته نامه ی وزین، دیرین و ارزشمند نسیم جنوب؛ روزبه حق پرست هستم متولد اردی بهشت ماه ۱۳۸۵ بندر بوشهر و نوازنده ی ساز کمانچه.

– چگونه با فضای موسیقی سنتی آشنا شدید؟

–از زمانی که به یاد دارم و در خاطرم هست، همیشه و همواره صدای ساز و آواز و نغمه و زخمه ی موسیقی به خصوص موسیقی ملی و دستگاهی ایران در محیط خانه شنیده می شد و تا هم اکنون نیز ادامه دارد. برخی از هنرجویان پدر به خانه می آمدند و من از نزدیک هرچند در حال و هوای کودکی، اما شاهد و شنوای تدریس و نوازندگی پدر بودم و آغاز علاقه ی بنده به موسیقی نیز در همین دوران شکل گرفت.

– در زمینه موسیقی چه سازهایی را امتحان کردید و چه آموزش هایی دیدید تا به این ساز رسیدید؟

– در سن ۶ سالگی برای نخستین بار به صورت اصولی و آموزشگاهی موسیقی را با فراگیری ساز تمبک آغاز کردم که در واقع نخستین ساز من هم محسوب می شود.

تمبک را به مدت ۶ سال نزد اساتید گرانقدر و عزیزم، جناب رشید شاه حسینی و جناب آرش فرهنگفر آموختم و بعد از این دوران، با توجه به علاقه ی و عشق شدیدی که به سازهای ملودیک موسیقی ایران داشتم و هر زمان که صدای و یا تصویر کمانچه را می دیدم و می شنیدم، تاثیر خاصی بر روی من می گذاشت و از جهتی پدر هم به این ساز بسیار علاقه مند بود و نوای ساز استاد بی بدیل کمانچه جناب اصغر بهاری به طور دائم دنبال می کردند و این بود که ساز کمانچه را نزد استاد عزیز و بزرگوارم، جناب اردشیر کامکار شروع به یادگیری کردم و بعد از آن نیز، برای شناخت ردیف موسیقی ایران، در هنرستان ملی موسیقی تهران، نزد استاد عزیز و بزرگوارم، جناب هومان رومی، کمانچه را ادامه دادم که تا امروز هم فراگیری و افتخار شاگردی ام نزد این دو استاد گرانقدر موسیقی ایران ادامه دارد و امیدوارم که توانسته باشم شاگردی خوبی برای اساتیدم بوده باشم.

– در ساز کمانچه با حال وهوای کدام موسیقی دان بیشتر ارتباط می گیرید؟

–بیشتر از همه با ساز و با حال و هوای کمانچه ی تکرارناپذیر استاد علی اصغر خان بهاری با آن مشخصات منحصر به فرد موسیقیایی ساز ایشان که برخاسته و برآمده از شخصیت و متانت و وقار و مهربانی مثال زدنی استاد بهاری ارتباط دارم ، اما به سبک و سیاق نوازندگی دو استاد دیگر و مسلم این ساز یعنی جناب اردشیرخان کامکار که همیشه و بسیار از ایشان سپاسگزارم و همچنین جناب کیهان کلهر نیز علاقه مندم.

– هم اکنون چگونه در حال فراگیری موسیقی هستید ؟

– در حال حاضر به صورت آنلاین با استاد هومان رومی و استاد کامکار، مشغول فرا گیری ردیف موسیقی دستگاهی ایران و همچنین کتاب های مربوط به کمانچه هستم و در تلاش هستم تا بتوانم روند تکمیلی آموزش این ساز را بیش از پیش دنبال کنم تا زمینه درک و دریافت این موسیقی فاخر و اصیل و تاریخی را بیشتر و بهتر فراهم کنم.

– در سال‌های اخیر شاهد روی آوری نوجوانان و جوانان زیادی به موسیقی بوده‌ایم، این موضوع را چگونه می بنید؟

–یکی از اصلی ترین مباحث مربوط به موسیقی در رده ی سنی نوجوان و جوانان، که بسیار مهم و ضروری است توجه جدی به حوزه ی آموزش اصولی و همچنین رویکرد پژوهشی موسیقی است که به کشف استعداد ها و تولید آثار ارزشمند و ماندگار کمک می کند. دومین مورد شایان ذکر، مربوط به درک و دریافت اهمیت موسیقی به لحاظ اجتماعی / علمی و اجرایی توسط خود نوجوان و جوانان است که می تواند به معرفی و شناساندن نسل جوان در جامعه ی هنری و موسیقیایی منجر شود.

یعنی باید موسیقی جدی از موسیقی تفننی و سرگرم کننده کاملا تفکیک و جدا شود تا جایگاه هنری و ارزشمند و موسیقیایی نوجوانان و جوانان دیده و شنیده و اثبات و پذیرفته شود.

– جوانان و نوجوانان چگونه باید ساز مناسب با علاقه و پتانسیل خود را پیدا کنند؟

– در مرحله ی اول و گام نخست فرد باید سبک و نگرش مورد علاقه ی خود در دنیای موسیقی را بشناسد و مشخص کند و سپس با تحقیق و دنبال کردن به شکل جدی و مداوم همان سبک و همان گونه مورد نظر، ساز و گرایش و شاخه مورد نظر و علاقه ی خود را بیابد و شروع به یادگیری و فراگیری و آموزش کند.



– فضای موسیقیایی بوشهر برای نوجوانان و جوانان چگونه است؟

–بوشهر؛ خاستگاه و جغرافیای تاریخی هنر موسیقی است. شهری که لحظه ی زندگی با هنر موسیقی عجین و درآمیخته شده است. تمام گستره این شهر و این اقلیم با زخمه ها و نغمه ها و ساز و آواز در طول تاریخ همواره همراه و همگام بوده است.

موسیقی غنی و منحصر به فرد در بوشهر که در یک لحظه به خلق و آفرینش یکی از زیباترین فرم های موسیقی مجلسی منجر می شود.

همچنین در بخش موسیقی آوازی، نغماتی را می شنویم که با تمام وجود آدمی همساز و هم آواز می شود.

تمامی کوی و کوچه های این شهر ، موسیقی است و این نکته کاملا روشن و مشخص است و هر رهگذری را همانگونه که در نگاه نخست محو معماری و رنگ می سازد با موسیقی بوشهر و موسیقِی در بوشهر، نیز سرشار و سرحال می نماید.

پس قطعا حضور نسل نوجوان و جوان این دیار که خوشبختانه امروزه به شکل جدی انواع موسیقی نواحی و دستگاهی و کلاسیک را دنبال می کنند، این نکته را ثابت می کند که چه ظرفیت و پتانسیل شایان توجهی در این خصوص در بوشهر وجود دارد که باید حتما و قطعا دیده و باور و حمایت شوند و کاستی های دیروز و کمبودهای روزگار گذشته جبران شود تا تمام ظرفیت های موسیقی و هنری این شهر و این دیار بتواند بیش از پیش خود را نمایان نماید. جوانانی که بی تردید آینده درخشان هنر موسیقی بوشهر هستند.

– در بین موسیقی‌دانهای جهان، ایران و بوشهر کار کدام‌ها را می‌پسندید؟

– در موسیقی کلاسیک، بسیار به آثار موتسارت علاقه مند هستم و در موسیقی ایرانی، آثار استاد پرویز مشکاتیان، محمدرضا لطفی و حسین علیزاده و البته به تار استادجلیل شهناز ،کمانچه ی استاد بهاری، نی استاد حسن کسایی و استاد موسوی و ... را به طور دائم دنبال می کنم.

– به نوجوانان و جوانانی که علاقمند موسیقی هستند چه توصیه‌ای دارید؟

– با جدیت و تلاش خستگی ناپذیر هدف خود را در موسیقی دنبال کنند و در یادگیری علمی و اصولی موسیقی بسیار کوشا باشند، آرزوی موفقیت و سربلندی برای تمام نوجوانان و جوانان علاقه مند و فعال در موسیقی.

– سخن پایانی؟

– در مرحله اول، می باید از زحمات پدر و مادرم قدردانی کنم و بعد از تلاش و کوشش بی دریغ تمامی اساتید بزرگوار و عزیزم قدردانی و تشکر می کنم.

زندگی آگاهانه

چهار عامل موثر در کشف رسالت شغلی

حسین زیرراهی –مدرس مهارتهای توسعه فردی



نظرسنجی‌های رضایت شغلی در سرتاسر دنیا همواره یک وجه اشتراک دارد و آن هم این است که اکثریت آن جامعه از شغل خود راضی نیستند. حتی در کشورهای اسکاندیناوی که بالاترین شاخص‌های زندگی را دارا هستند هم میزان رضایت شغلی سی درصد بیشتر نیست. در بقیه دنیا آمار از این هم کمتر است. به راستی چرا هر که را می‌بینیم از شغل خود راضی نیست؟ انگار هیچکس سر جای خودش نیست. همه دارند کاری را انجام می‌دهند ولی عاشق کار دیگری هستند. یا حتی برخی درست هم نمی‌دانند چه کاری را می‌خواهند. فقط شغل الان‌شان را دوست ندارند.

از طرف دیگر در هر جامعه ای و تقریبا در هر رسته شغلی اندک کسانی را می‌بینیم که عاشق کارشان هستند و فکر می کنند برای آن کار ساخته شده‌اند.

می گویند اگر به دنیا بیاییم باز هم همین شغل را انتخاب می کنیم. معمولا در بین نخبگان و هنرمندان جامعه از این دست افراد بیشتر می‌بینیم. ولی این بیشتر یک خطای شناختی است. چون نخبگان بیشتر به چشم می آیند اینطور برداشت می‌شود. ولی من خود به شخصه آدمهای زیادی از مشاغل معمولی را هم دیده‌ام که عاشق کارشان هستند. اینها کسانی هستند که رسالت خود را در زندگی پیدا کرده‌اند.

اگر بخواهیم عوامل موثر در میزان رضایت شغلی و به تبع آن رسالت کاری را به دست بدهیم شاید موارد زیر از همه مهمتر باشد:

علاقه. مهمترین عامل در رضایت شغلی علاقه فرد به آن شغل است. متاسفانه اغلب به خاطر نیاز مادی، تاثیر والدین و جامعه و یا سختی‌های مسیر، افراد از علایق خود صرف‌نظر کرده و به دنبال شغل دیگری می‌روند. خیلی از زمینه‌های شغلی به آسانی و سرعت فرد را به درآمد نمی‌رساند یا در نظر جامعه خوش نام نیست.

استعداد. البته خیلی‌ها به ذاتی بودن تمام استعداد اعتقاد ندارند. ولی حتی اگر ترکیب ژن با مهارتهایی که فرد در زندگی خود انجام داده است را هم در نظر بگیریم نتیجه خیلی تفاوتی نمی‌کند. می‌توان گفت کارهایی که فرد با مهارت بیشتری انجام می‌دهد. استعداد هم مانند علاقه اغلب قربانی عوامل گفته شده در بالا می‌شود. در واقع می‌توان گفت علاقه و استعداد قربانی درآمد و پرستیژ می‌شوند. دلیل اینکه همه می‌خواهند فرزندشان دکتر و مهندس شوند همین است.

ارزشهای شخصی. ارزشهای شخصی مهمترین اصولی است که هر فرد در عمیق ترین لایه‌های ذهن خود دارد. کسی که به ارزشهای شخصی خود آگاهی دارد و زندگی حرفه‌ای خود را در راستای آنها پیش می‌برد به رسالت خود در زندگی نزدیک‌تر شده است. مثلا کسی که یکی از ارزشهایش در زندگی مراقبت از دیگران باشد شغل پرستاری مناسب او است. یا کسی که شاد کردن دیگران برایش ارزش است کارهای خدماتی که با ارباب رجوع بیشتری سر و کار دارد برایش مناسب‌تر است.

اهداف و چشم انداز زندگی. هر کس یک دورنما یا چشم اندازی از غایت زندگی خود دارد. دوست دارد در زندگی در نهایت به نقطه خاصی برسد. آن نقطه می‌تواند به او بگوید چه کار یا کارهایی را باید در این مسیر انتخاب کند. مثلا کسی که خود را در هیات یک سیاستمدار، مدیرعامل، هنرمند یا قهرمان ورزشی می بیند راحت‌تر می‌تواند شغل امروزش را انتخاب کند.

داستان

گالیا توانگر

صد ثانیه‌ی کوتاهی که برایش متولد شدم

چرخ‌وفلک می‌چرخد و می‌چرخد و می‌چرخد و... سیب زندگی می‌چرخد و می‌چرخد و می‌چرخد و...

و من از دریچه‌ی روشن خاطرات پرت می‌شوم در صندلی چرخ‌وفلک بزرگِ پارک ساحلی بوشهر. ده سال دارم و از آن بالا می‌توانم به استادیوم و زمین فوتبال بوشهر سرک بکشم و پا به توپ شدن بازیکنان شاهین بوشهر را ببینم. آن روزها هنوز شاهین بوشهر نفس می‌کشید و سودای حیات و اوج‌گیری به کل از سرش نیفتاده بود. من و پدرم طرف‌داران و دنبال‌کنندگان حرفه‌ای فوتبال بودیم.

بعدها که از باغ کشاورزی رفتیم، ساکن خانه‌ای اجاره‌ای با معماری سنتی در میانه‌ی شهر شدیم. اتاق‌ها حول حیاط ردیف شده بودند. تمام اتاق‌ها و تمام خانه، قلمرو من بود. آن آزادی که در باغ کشاورزی تجربه‌اش را داشتم، یک‌باره دیگر در این خانه تکرار شد.

باغ و باغچه‌اش مثل باغ کشاورزی بزرگ و بی‌مرز نبود، اما آن‌قدر بود که دو نخل بزرگ را در خود آشیانه می‌داد. ما تلویزیون را می‌کشیدیم در راهرو جلو اتاق‌ها و تا نیمه‌شب پای فوتبال بیداری می‌کشیدیم. مادرم به این بساط علاقه‌ای نداشت.

وقتی سه نیمه‌شب به جدول بازی تیم‌های ضعیف می‌رسیدیم، با تشر و دعوا بساط ما را به هم می‌زد.

من کاغذ خط‌کشی کرده بودم و با مدادرنگی تعداد گل‌ها و تفاضل گل‌ها را به‌دقت ثبت می‌کردم. در روزهای پایانی جام با نیم‌نگاهی به جدول با پدرم سر بستنی، پول یا کتاب شرط‌بندی می‌کردم؛ هرچند سلیقه‌مان خیلی نزدیک بود و گاه الکی من طرف‌دار تیم مقابل می‌شدم تا بتوانم با پدرم شرط‌بندی کنم؛ وگرنه هر دو از همان ابتدا طرف‌دار تیم آلمان و «فرانتس بیکن باوئر» بودیم. خوش‌تیپ و زیرک بود. گل که می‌زد، نیمه‌شب دور حیاط می‌دویدم و داد می‌زدم: «جانم، بیکن باوئر!».

مادرم از پنجره بزرگ و شیشه رنگی – معماری جنوبی – به بساطمان سرک می‌کشید و با اخم می‌گفت: «بیام یا صدات رو می‌بری؟!» من یک لباس ماکسی سفید عینهو دِشداشهِ عرب‌ها به تن داشتم و مثل روح در حیاط از شادیِ بالا و پایین می‌پریدم.

یکی از اتاق‌های گوشه‌ی حیاط را مخصوص پرورش مرغ و خروس قرار داده بودم تا از مدرسه می‌رسیدم خانه، اول زیر پای آن ده، دوازده تا را آب‌وجارو می‌کردم و از دانه‌هایی که برادرم سر راهش از بقالی خریده بود، جلوشان پهن می‌کردم. بعد روی طناب قطور تاب می‌نشستم و کمی مجله‌ی شعر نوجوانان



می‌خواندم. همه شاعرهای خوب نوجوان آن‌وقت‌ها در آن مجله شعرشان چاپ می‌شد. من داستان می‌نوشتم. شعر برایم بازی و استراحت بود.

بعد کمی درس می‌خواندم و شب تا صبح پای فوتبال می‌نشستم. من و پدرم به یک دلیل عاشق تیم فوتبال آلمان بودیم؛ چون اول همه چیزش را می‌باخت و بعد به‌یک‌باره یک ربع مانده به پایان بازی خروشی می‌آفرید. گل‌های خورده را جبران می‌کرد و گل برتری را به ثمر می‌رساند. سرنوشت پدرم و من هم در زندگی عینهو سرنوشت تیم آلمان بوده و هست. این شیفتگی به آلمان تعجب هم کلاسی‌هایم را هم برانگیخته بود، اغلب یا عاشق «مارادونای» آرژانتینی و یا ستاره‌های خوش‌تیپ تیم‌های ایتالیا و برزیل بودند.

«لوتارماتئوس» دیگر بازیکن آلمان را هم عاشق بودم و در جام جهانی‌هایی که جوان شدم، فرمانروای اتاق من پوستر «الیورکان» وحشی و جنگنده بود.

حالا که فکرش را می‌کنم، می‌بینم همیشه جنگیدن را دوست داشته‌ام؛ باختن، جنگیدن، سخت به‌دست‌آوردن و در یک ایده‌آل‌گرایی مطلق روی قله ایستادن! این‌ها خصایص بی‌چون چرای نسل من است. الان هم که نگاه می‌کنم باخته‌ایم، ولی باز با یک غرور ایده‌آل‌گرایانه و جنگیدن مداوم خودمان را بلدیم که سرپا نگه داریم.

مرغ‌ها از داد من برای پیروزی آلمان، خوابشان مختل می‌شد و خروس‌ها بی‌موقع اذان سر می‌دادند. مؤذن مسجد روبروی خانه‌مان، پسر همسایه‌مان بود که نزدیک به سی‌سال داشت. چند باری کله کشیدنش را از سر دیوار در تاریکی دیدم. یک روز پدرش به پدرم گفت: «برای خواستگاری دخترتون بیاییم؟!»

پدرم گفت: «اون که بچه‌س! می‌خواد درس بخونه.»

پسر خودش هم پا پیش گذاشت و وقتی رد شنید با دلخوری به پدرم گفته بود: «نیمه‌شب از داد دخترت خروسا بی‌خواب می‌شن. منم خیال می‌کنم وقت اذونه، می‌پرم از جام. نمی‌شه داد نزنه؟!»

یک‌بار تو تاریکی کله‌اش را که از سر دیوار هویدا شد، با خارک‌های سبز نرسیده‌ی پا درختی، نشانه گرفتم. خورد به چشم و چارش و داد زد: «آخ...»

چند باری هم که از مدرسه می‌آمدم، خم کوچه دیدمش! هیکلی و بزرگ و چهارشانه و مشکی بود. به یک گربه هیکلی می‌مانست و من در برابرش موش بودم. بااین‌حال کم نیاوردم و باز به‌وقت برنده‌شدن آلمان داد زدم: «جانم، بیکن باوئر!».

او هم یک‌بار از میانه‌ی حیاطشان داد زد: «الله‌اکبر!»

مصاحبه با اسکندر احمدنیا شاعر بوشهری به مناسبت انتشار مجموعه شعر «خواب بی گاه»:

شاهدی بر جوشش چشمه های هنر و ادب در بوشهر

- به تازگی شاهد انتشار مجموع شعر شما تحت عنوان «خواب بی گاه» هستیم، درباره این کتاب توضیح دهید.

- باعرض سلام وتشکر وسپاس از شما در رسانه ی پرسابقه و وزین نسیم جنوب، این مجموعه را هفته نامه پیغام و هیئت تحریریه محترم آن و دکترمعتمد صاحب امتیاز آن که مدیر انتشارات نایبند می باشند، به پاس بیش از بیست سال فعالیت من در این نشریه مردمی، محبت نمودند و چاپ و نشر نمودند. این مجموعه شعر در یکصد و شصت و هفت صفحه وارد بازار کتاب شد. تشکر اینجانب و آرزوی سلامتی و موفقیت در روند کار روزنامه نگاری برای ایشان و تیم فعال و فرهیخته اش کمترین قدردانی شاگرد از استاد است.

- این چندمین کتاب شماست که منتشر می‌شود؟

-این ششمین کتاب من است.

- اولین شعری را که گفتید یادتان هست؟

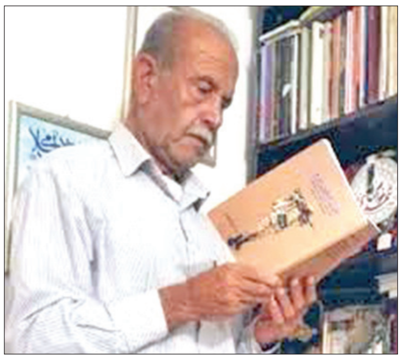
- در سال ۴۵ شمسی شعری را نوشتم بنام وصلت، این شعر را سال ۴۷ استاد دکتر حمیدی در ماهنامه پرهون چاپ نمو ، این قدام دکتر و همزمان با آن هم تکاپوی استاد بابا چاهی در سه مهلت چاپی که داشت و هم پرهون دکترحمیدی که آن هم سه شماره اجازه ی چاپ و انتشار داشتند، ما بعد ا ز آن یا شعرهایمان را برای مجله فردوسی در تهران می فرستادیم، همزمان با پرهون و تکاپو شاعر خوب دیار ما استاد ابوالقاسم ایرانی نشریات محلی بوشهر را برای ما به راه انداخت، دهه ی چهل بخصوص در نیمه ی دوم آن به همت ایشان و همکاری جوانان شیفته ی این دیار دوران طلایی برای شعر وادب شعر ثبت نمودند!

- در دوره جوانی به هنگام ورود به عرصه ادبیات و شعر، بیشترین تاثیر را در بوشهر و کشور از چه کسانی گرفتید؟

- قبل از آن بیش ازهمه زنده یاد نعمتی زاده، استاد بابا چاهی و دکتر حمیدی، البته آوازه مرحوم آتشی هم باعث شهرت و رونق شعر و ادب بوشهر بود و همچنین فعالیت مرحوم بیابانی و مرحوم شیرزاد آقایی و... .

- فضای ادبی آن زمان بوشهر چگونه بود؟

- فضای ادبی آن زمان بطور کلی در همه ی استان شاعران و نویسندگانی بودند که هم از نظر دوری مکان و کمبود وسیله، ظهور و حضور کمتری داشتند، اما در مرکز استان با اقتدا به وجود آتشی و نعمتی زاده و حضور شیرزاد آقایی و دکترحمیدی و بیابانی ، انعکاس پذیرشی در میان طبقه ی دانش آموزان دبیرستانی از سیکل اول برای آن زمان



چشمگیر بود، چنان که پایه ریزی مثبتی شد که هنوز هم ادامه دارد.

- در کل وجود شاعران بزرگی مثل نعمتی‌زاده، آتشی، بیابانی، باباچاهی و... در غنای ادبی و پرورش شاعران بوشهر را چگونه می‌بینید.

- نامبردگان بخصوص مرحوم آتشی بزرگ و بعدها باباچاهی و چاپ آثار شان در رسانه های کشوری فضای آن دهه را ارتقایی سراسری بخشیده بود، حضور جوان ها، وجود نویسندگانی همچون چوبک و پرویزی و... فنداسیونی شد که ناموران بعد از انقلاب، بخصوص دهه شصتی ها و بخصوص تر هفتادی ها راداشته باشیم که جمع همه آن ها در همه زمینه ها یعنی وجود همین رسانه ها که تعدادشان زیاد است و در کل استان افتخار آفریدند، برای نمونه به همین نسیم جنوب دکترقیصی زاده باید اشاره نمود که چندین سال باعث حضور زنده یاد آتشی در این بندر باشکوه و عزیز شد.

- اگر بخواهید به طور خلاصه این چند دهه حضور خود را در فضای شعر و ادبیات استان در چند جمله توضیح دهید چه می گویید

- دراین حضور شاهد جوشش چشمه هایی ازهنر و ادب و افتخار بودم که در دسته بندی آنها باید گفت: شرحش هزاران من کاغذاست!

- سخن پایانی؟

-باعرض تشکروسپاس ازنسیم جنوب با افتخار بابت این گفتگو.

ازاسکندراحمدنیا منتشرشده است:

۱.سرگردان ساعت چهار شروع۱۳۸۵بوشهر

۲.کلاغ ها شرحی برمنظومه کلاغا سروده ی حاج علی مرادی شعرمحلی بوشهرشروع ۱۳۸۶

۳. ازخشک لب های دجله، صحیفه ی خرد۱۳۹۳ قم

۴.تغزل کلگون حرم، صحیفه ی خرد قم۱۳۹۶

۵.دورتر ازچشم ماهی ها،زمزمه های روشن، بوشهر ۱۳۹۸

۶. خواب بی گاه - انتشارات نایبند، ۱۴۰۰

درخشش و افتخار آفرینی هنرمندان جوان بوشهری در پانزدهمین جشنواره ملی موسیقی جوان

رئیس انجمن موسیقی استان بوشهر گفت: هنرمندان جوان عرصه موسیقی استان بوشهر در جشنواره ملی موسیقی جوان با شایستگی و توان هنری و موسیقایی خود افتخار آفرین شدند.

حماسه حق‌پرست افزود: پانزدهمین جشنواره ملی موسیقی جوان در چهار بخش موسیقی دستگاهی ایران، موسیقی کلاسیک، موسیقی نواحی و بخش آفرینش و آهنگ‌سازی برگزار شد.

وی بیان کرد: استان بوشهر در این چهار بخش در سه گروه سنی الف، ب و ج شرکت کننده داشت که با توجه به وضعیت کرونایی شرکت کنندگان آثار خود را براساس ضوابط آیین نامه ای تعریف شده و ابلاغی از سوی دبیرخانه جشنواره اجرا، ضبط و ارسال کردند.

حق پرست ادامه داد: در این جشنواره ۳۰ نفر از هنرمندان و جوانان در دو مرحله مقدماتی و پایانی به موفقیت‌هایی ارزشمند دست پیدا کردند.

وی افزود: در بخش نواحی سواحل جنوب، بوشهر در رشته ضرب و تمپو پارسا پالیزدان، آراد عباسی و محمد هاشمی موفق به کسب رتبه نخست شدند و مهدی خارگی نیز به رتبه سوم دست پیدا کرد.

حق پرست بیان کرد: در بخش ضرب و تمپو سروش صمیمی، هلنا ابراهیمی، مریم امیری و متین باژوند از سوی دبیرخانه جشنواره ملی موسیقی جوان مورد تقدیر قرار گرفتند.

وی گفت: در بخش نواحی سواحل جنوب، بوشهر مبین مظلوم زاده و بردیا بهرام نژاد در شاخه نی انبان به طور مشترک موفق به کسب رتبه دوم مشترک شدند و یاسین شریفیان و آرمین محمدی نیز رتبه سوم مشترک را به خود اختصاص دادند.

حماسه حق پرست یادآور شد: بردیا بهرام نژاد و مبین مظلوم زاده در شاخه نی جفتی نیز به ترتیب رتبه دوم و سوم نوازندگی این ساز را به خود اختصاص دادند.

وی اضافه کرد: میلاد مقاتلی نیز در بخش نواحی سواحل جنوب هرمزگان(شرکت کننده از بوشهر) در شاخه خود موفق به کسب رتبه نخست شد.

در بخش بخش نواحی سواحل جنوب در رشته نی انبان سیده یسنا هاشمی، بهنام اهرمی، پوریا میرزایی، حمید مصطفی و عباس حیدری مورد تقدیر قرار گرفتند.پوریا میرزایی در بخش نواحی سواحل جنوب(بوشهر) در شاخه نی جفتی و عرفان سعیدی در شاخه فلوت مورد تقدیر قرار گرفت.

وی ادامه داد: عرفان سعیدی همچنین در بخش نی جفتی موفق به کسب رتبه نخست جشنواره ملی موسیقی جوان شد.

در بخش نواحی سواحل جنوب (بوشهر) همچنین از محمد امین گرگانی‌نژاد در شاخه دایره و حسن یوسف‌پور و مریم امیری در شاخه دمام تقدیر شد. در بخش دستگاهی نیز حسین نوح پیشه در شاخه آواز موفق به راهیابی به مرحله نهایی شد. ماهان فولادی نیز علاوه بر کسب رتبه سوم در شاخه سه‌تار، در بخش آفرینش در تکنوازی نیز مورد تقدیر قرار گرفت.

وی افزود: روزبه حق‌پرست نیز در بخش دستگاهی در شاخه کمانچه و نرگس بردستانی در بخش کلاسیک در شاخه کلارینت موفق به راهیابی به مرحله نهایی شدند.

رئیس انجمن موسیقی استان بوشهر گفت: این استان در این چند سال حضوری چشمگیر و پرافتخار در جشنواره ملی موسیقی جوان داشته است که این نشان از وجود جوانانی مستعد و شایسته و توانمند در عرصه موسیقی استان بوشهر است.

مصاحبه نسیم جنوب با سعید بردستانی نویسنده بوشهری در سالروز تولد:

تو را به خدا بیشتر بخوانید و کمتر بنویسید



به نظرم همه چیز در نسل پنجم داستان نویسی بوشهر متوقف شده. یعنی در نسل ششم هنوز چیزی ندیده ایم. خیلی ها چاپ کرده اند اما شتاب در چاپ کردن بلایی است که بر سر آنها آمده و خودشان هم خبر ندارند

سعید بردستانی متولد بهمن ۱۳۵۷ و اهل بوشهر است. نویسنده ای از نسل پنجم داستان نویسی ما که در واقع ادامه جادوی جنوب است.

در اغلب نشریات کشور از او داستان، نقد، و مقاله منتشر شده و برای این تالیفات در بسیاری از جوایز و جشنواره ها نامزد یا برگزیده شده، از آن جمله: جشنواره سراسری مطبوعات، جایزه گلشیری، جایزه گام اول، جایزه ادبی اصفهان، کنگره سراسری شعر و داستان بندرعباس، جایزه صادق هدایت، جایزه ادبی بوشهر و...

نوشتن داستان را از سال ۷۶ آغاز کرد. خودش می گوید: «یک بعدازظهر از خواب پریدم و سراسیمه شروع به نوشتن کردم.» از آن بعد از ظهر او همچنان می نویسد. تاکنون داستان‌های زیادی نوشته، شاید به اندازه چندین مجموعه، اما به راحتی تن به انتشار نمی‌دهد. برای همین تاکنون فقط دو مجموعه داستان درآورده، آن هم به فاصله ۹ سال. اولی "هیچ" نام داشت که ققنوس سال ۸۵ آن را نشر و سال ۸۷ بازنشر کرد و دومی "نهنگ تاریک" که نشر پیدایش آن را در سال ۹۴ روانه بازار کتاب کرده است.

مجموعه داستان اولش برای او اعتبار زیادی کسب کرد و بازخورد خوبی در بین مطبوعات و محافل ادبی کشور داشت، تا جایی که نامزد بهترین مجموعه داستان سال در چند جایزه ادبی شد، از جمله جایزه گلشیری، جایزه منتقدان مطبوعات، و جایزه گام اول. در آن زمان سایت خوابگرد درباره این کتاب نوشت: «بیش‌تر نویسندگانی که مجموعه‌داستان نخست‌شان نام‌آور می‌شود یا جایزه هم می گیرد، کسانیِ هستند که پیش از انتشار کتاب‌شان، برای اهل ادبیات غریبه نیستند. ولی دستِ‌کم برای من کم پیش آمده مجموعه‌داستانِ نخستِ نویسنده‌ای که نمی‌شناسمش، چنین گیراَ و لذت‌بخش باشد. مجموعه‌داستان «هیچ» سعید بردستانی که تاریخ نشر ۱۳۸۵ ققنوس را دارد، مجموعه‌ای از داستان‌های اصطلاحاً بومی ست. اگر قرار باشد برای معرفی این مجموعه فقط یک دلیل بیاورم، «زبان» این داستان‌هاست. معمولاً بیش‌تر نویسندگان نسل جدید، آن‌قدر در زبان آثارشان دچار مشکل اند که بهتر است بگوییم «لکنت زبان» دارند. بعضی از آن‌ها هم که باهوش‌ترند و کمی کارکشته‌تر، نهایتاً از مرز پاکیزگی «نثر» نمی گذرند. اما این که سعید بردستانی در کتاب نخستش و در هر کدام از داستان‌های کوتاه و گیرایش، چنین خلاقانه از زبان بهره بگیرد، برای من بسیار غافلگیرانه بود.»

و دومین مجموعه از نگاه اهالی فن نمره قبولی گرفت، نقدها و نظرهای زیادی بر آن نوشته شد و واکنش‌های بسیار مثبتی را برانگیخت. همچنین این مجموعه در نظرسنجی گروه داستان ایرانی، سومین مجموعه داستان محبوب سال ۹۴ شناخته شد. احمد آرام از نویسندگان نسل چهارم درباره این کتاب می گوید: «می‌شود گفت نویسنده به سرعت زبان خودش را پیدا کرده است و این خیلی خوب است. نویسنده‌های هم سن و سال، با این که چند کتاب بیشتر از او نوشته‌اند، هنوز در پیدا کردن زبان خود ناتوان‌اند.» وی در سال ۹۵ رمان "تار مو" را به نشر نیماژ سپرد. رمانی که نگارش آن در سال ۸۴ به پایان رسیده بود اما به گفته نویسنده بیست بار بازنویسی شد. این رمان کوتاه، خود را به عنوان اثری متفاوت در فضای ادبی آن سالها مطرح کرد.

برخی عناوین:

– مقام اول جشنواره سراسری مطبوعات. – سه دوره نامزدی جشنواره سراسری مطبوعات. – نامزدی کنگره ملی شعر و داستان بندرعباس در سالهای ۸۲ و ۸۳. – مقام دوم داستاننویسی کنگره ملی شعر و داستان در سال ۸۲. مقام دوم داستان نویسی جایزه ادبی بوشهر در سال ۹۰. –نامزدی مجموعه داستان "هیچ" در جایزه گلشیری. –نامزدی مجموعه داستان "هیچ" در جایزه گام اول. –نامزدی جایزه صادق هدایت. –نامزدی جایزه شهر کتاب. –نامزدی جایزه داستانهای ایرانی. –انتخاب داستان "زمزمه های آتش دوشیزه" از کتاب "هیچ" به عنوان داستان سال از طرف بنیاد گلشیری.

ترجمه و انتشار داستان "شهر من" در کتاب "آوای ایران" به زبان ایتالیایی در سال ۲۰۱۸.

برخی فعالیت‌ها:

–داوری جایزه رمان متفاوت سال "واو" در سال ۸۹.

–داوری جایزه ادبی بوشهر در سال ۹۲.

–داوری چندین دوره جشنواره داستانی کلک زرین در سالهای ۸۷ و ۸۸ و ۸۹.

–داوری جشنواره داستانی زیارت.

–داوری جشنواره داستانی مفتون.

–تدریس دوره آیین نگارش در صدا و سیما.

–تدریس داستان نویسی در انجمن اهل قلم، حوزه هنری و...

به مناسبت سالروز تولد این نویسنده بوشهری نسیم جنوب مصاحبه ای با وی انجام داده که می خوانید:

- چه شد که به داستان علاقمند شدید؟

- شاید عجیب باشد. اما همه چیز از یک بعدازظهر گمانم در سال ۷۶ شروع شد. من از خواب پریدم و شروع به نوشتن کردم. مثل فنری که سال‌ها فشرده شده باشد، ناگهان از جا پریدم و نوشتم. اما این بار نه در ذهنم، که بر کاغذ. چرا که سالها آدم ها و صحنه ها را در ذهنم می نوشتم و می نوشتم. با نوشتن، همه آن فشارهای لعنتی را از روی خودم برداشتم. فشاری که با پشت سر گذاشتن هر کلمه و هر جمله، ذره ذره، جزء جزء، جمع شده بود. فشاری که با تمام کردن هر کتاب، انبوهی به آن اضافه شده بود. نوشتم و با نوشتن، اولین داستان افتضاح خودم را رقم زدم. با نوشتن، داستان بد دیگری به بی‌شمار داستان‌های بد دنیا اضافه کردم. داستانی که فکر می کنم غیر از خودم هنوز هیچ کس آن را ننوشته. و چه سعادتی برای دیگران! به این شکل من از آن بعدازظهر لعنتی و فرتوت کننده تابستان، بعدازظهری لعنت شده و به یاد ماندنی برای خودم ساختم.

- در نوجوانی چه کتابهایی می‌خواندید؟

- بیشتر کتاب های علمی می خواندم تا داستانی!

- آیا در آن سن با داستان‌های بوشهری که فضای تاریخی و جغرافیایی بوشهر را در داستان‌های خود منعکس می‌کردند، آشنایی داشتید؟

- راستش در آن سن و سال نه.

- یادتان می‌آید در آن زمان چه داستانی عمیقا بر شما تاثیر گذاشت؟

- باور کنید یادم نمی آید. اما کتابخانه ای که در آن ایام به آن می رفتم خودش داستانی بود و عمیقاً بر روح من تأثیر گذاشت. کتابخانه ای با عطر و بوی خاص و کتاب های خاص و آدم های خاص. که باید در داستانی جداگانه آن را نوشت. انگار کتابخانه ای بود از جنس کتابخانه های بورخس که مرا از این جهان بیرون می برد.

- اولین داستانی را که نوشتید؟

- داستانی بود درباره اتفاق جالبی که در میدان سرخ مسکو افتاده بود. الان اسمش یادم نیست. ولی دومین داستانی که نوشتم «جامانده» نام داشت. نگاه نویی داشت به حال و هوای یک حیاط متروکه جنوبی. یادم هست که خیلی مورد توجه قرار گرفت و اولین سکوی پرتاب من شد.

- چه نویسندگان و افرادی بیشترین تاثیر را بر شما داشتند و دارند؟

- من از هر داستانی چیزی یاد می گیرم. از هر داستان خوبی. گاهی جمله ای از یک داستان مثل هدیه ای چیزی به من می دهد. چیزی که مرا داناتر می کند، که از نظر خیلی‌ها شاید یک جمله معمولی است.

اما اگر بخواهیم اسم کسی را ببریم از خیلی ها یاد گرفته ام، کسانی مثل همینگوی، سلینجر، بکت، کارور و... فکر می کنم «همینگوی» و «سلینجر» درس‌های زیادی به من داده‌اند. به خصوص در نوع برخوردشان با زبان. و برخوردشان با تابوهای پیش از خود. «بکت» هم آن کسی است که می‌تواند دیدگاه ما را از داستان و از زندگی دستخوش تغییر کند. اما هر نویسنده خوبی چیزی برای آموختن دارد. همین هنر «گرفتن» است که یک شاگرد را از یک شاگردَ دیگر متمایز می کند. همان اسفنج معروفی که ادیسون گفت.

- سوژه های داستان شما از کجا می آیند؟

- سوژه ها از هر جایی می آیند. مهم است که شما گیرنده اش باشی. سوژه ها ما را احاطه کرده اند، همه چیز به نوع نگاه ما بستگی دارد. گاهی یک اسم خاص، گاهی یک دیالوگ، گاهی جمله ای در یک کتاب، گاهی پلانی از یک کلیپ، گاهی حتا یک ملودی.

سوژه از هر جایی ممکن است بیاید. گاهی از در گاهی از دیوار. هیچ وقت هم خبر نمی کند. مثلا یک روز داشتم به صحبت‌های یک روان شناس رادیو گوش می‌دادم و روان شناس داشت یک نظریه را توضیح می‌داد، که ناگهان ایده‌ای به ذهن من خطور کرد. نه خاطره‌ای تعریف می کرد نه ماجرایی را تشریح می کرد، صرفا داشت یک نظریه را توضیح می‌داد. همان موقع پشت فرمان مثل برق گرفته‌ها شدم. ایده خیلی نابی بود. حالا باید ساعت‌ها و روزها فکر می کردم و فکر می کردم تا ببینم آن ایده را چطور می توانستم بسط دهم و بنویسم. معمولا روی یک یا چند جمله اول خیلی فکر می کنم. توی همین جمله یا جمله‌های اولیه است که تمام داستان ساخته می‌شود. حکم یک فانوس دریایی دارد که مسیر را برای شما مشخص می کند. به شما و طرز داستان گفتن‌تان جهت می‌دهد. برای همین این بخش داستان بسیار بسیار بسیار مهم است. وقتی این بخش آمد، فرقی نمی کند صبح باشد، یا غروب، یا حتا نیمه شب در بستر، باید برخاست و نوشت.

- در بوشهر داستان نویسان بزرگی همانند پرویزی، صادق چوبک و بعدها منیرو روانی‌پور، صفدری، آرام و ... چه جایگاهی در فضای ادبی و داستان نویسی کشور دارند و چه تاثیری گذاشته اند؟

- این ها هر کدام نویسندگان بزرگی هستند که دست کم چیزی به ادبیات داستانی ما افزوده اند. و سخن گفتن از هر یک بسیار به درازا می کشد. اما اگر بخواهیم فقط از یکی بگوییم چه کسی بهتر از چوبک. هر چند که از او زیاد شنیده باشیم.

چوبک آغازگر خیلی چیزها بود. او تالی بسیاری حرکت ها و بدعت ها در داستان ایران است. برای مثال نمونه های موفقی از داستان سمبلیک که برای ایرانیان به جا گذاشت. برای مثال راهی را که برای ورود تبعیدشدگان جهان ادبیات، پاپتی ها و لات ها و فاحشه ها باز کرد. برای مثال حدیث نفس ها و جریان سیال ذهن هایی که در ادبیات ایران پایه ریزی کرد. برای مثال بیرقی را که به نام ادبیات جنوب برافراشت و هنوزاهنوز برافراشته است. چوبک کاری کرد که نه تنها توجه به مردم جنوب بلکه توجه به لایه های مردم حاشیه در ادبیات ما نهادینه شد. ما بخش بزرگی از ادبیات داستانی کوچه و بازار خود را مدیون چوبک هستیم.

- آیا نویسندگی و داستان نویسی همچنان جزیی از زندگی شماست یا کمتر به آن می‌پردازید؟

- مگر می شود نباشد. این هم مثل یک موهبت است هم مثل یک نفرین. نویسنده ای که بتواند خوب بنویسد همان «سیزیف» است که باید هر دم سنگی را به بالای تپه بغلتاند و دوباره پایین بیاورد. تکرار و تکرار. فقط مرگ می تواند او را متوقف کند. «سیزیف» به نظرم یکی از پرجذبه ترین شخصیت های اساطیری است. جالب این که «کی یرکگارد» هم تقریبا همین عقیده را دارد. از نظر او کار «سیزیف» نماد علاقه مفرط یک شخص به یک چیز خاص است. همان علاقه ای که نویسنده به کلمه دارد. و علی رغم مشقت و کلنجار رفتن با کلمه همیشه شاد است. همان طور که «کامو» هم می گوید باید «سیزیف» را فردی شاد تصور کرد زیرا جدال برای دستیابی به قله به تنهایی برای شاد کردن قلب یک انسان کافی است.

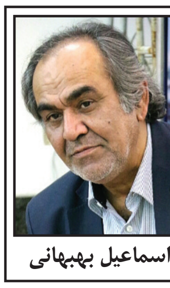
- فضای کنونی داستان نویسی استان بوشهر را چگونه می‌بینید؟

- امیدوارم این طور نباشد. اما به نظرم همه چیز در نسل پنجم داستان نویسی ما متوقف شده. یعنی در نسل ششم هنوز چیزی ندیده ایم. خیلی ها چاپ کرده اند اما شتاب در چاپ کردن بلایی است که بر سر آن ها آمده و خودشان هم خبر ندارند.

- سخن پایانی؟

- تو را به خدا بیشتر بخوانید و کمتر بنویسید.

پیشکسوتان؛ گنجینه های اجتماع


اسماعیل بهبهانی

بزرگان وپیشکسوتان هرجامعه بدلیل تلاشها و زحماتی که متقبل شده وخدماتی که به اجتماع خود کرده اند مورد احترام جامعه هستند و می بایست قدر دیده و برصدر نشینند.

درعرصه ورزش و بخصوص فوتبال بعنوان یکی ازجذابترین پدیده های اجتماعی هستند پیشکسوتان موسفید کرده ای که در دوران فعالیت ورزشی خود سازنده خاطره ها و بعد از آن درعرصه مربیگری پرورش دهنده چند نسل از فوتبالیست های این دیار بوده اند.

یکی از این بزرگان جلال(بهرام) غریب زاده است که شاگردان بسیاری را در تمام رده های سنی تربیت و به فوتبال بوشهر معرفی کرده است. استاد غریب زاده که دبیر ادبیات مدارس استان بوده و در زمان جوانی در تیمهای: شعاع- خلیج و... منتخب استان به عنوان بازیکن توپ زده است در تاسیس و راه اندازی باشگاه های فوتبال: شهباز بندرعامری-شاهین گناوه و... باشگاه دهداری هم نقش اساسی داشته است.

آقا جلال که همیشه نظم و انضباط را سرلوحه آموزشهای خود قرار داده درعرصه مربیگری هم سابقه ای طولانی دارد که تیم های: پرسپولیس. استقلال وکارگر بنه گز- فجر و مقاومت بوشهر و... پیام چغادک تعدادی از آنها هستند.



استاد غریب زاده که در دهه های شصت و هفتاد قهرمانی و نایب قهرمانی های متعددی با تیم های منتخب نوجوانان و جوانان استان بدست آورده دوره های مربیگری ملی و بین المللی را هم گذارنیده است. (مانند کلاسهای دتمارکرامر مدرس آلمانی فیفا) اما سابقه سه دهه فعالیت در باشگاه سکان بوشهر و هدایت این تیم به همراه دیگر بزرگان باعث شده تا باشگاه سکان را بدون نام او نتوان تصور کرد.

چندی پیش با دعوت یکی از دوستان بزرگوار افتخار داشتم تا در کنار تعدادی از پیشکسوتان باشگاه سکان و بزرگان محله جفره با این مرد بزرگ دیدار داشته باشم. در این ملاقات صمیمی دوستان قدیمی یک به یک خاطرات خود را از استاد غریب زاده و روزهای قدیم فوتبالی بیان کردند و آقا جلال هم با نکته سنجی ذاتی و محبت فراوان مورد لطف قراردادند.

در اتاق افتخارات و خاطره های آقا جلال که پر بود از لوح تقدیر و جام های قهرمانی و افتخار و تصاویر تیم ها و بازیکنان قدیمی بوشهر استاد غریب زاده با حوصله تمام و البته هیجان خاصی درخصوص عکسها توضیح دادند در حالی که چشمانش مانند دریای بزرگ خلیج فارس آرامش بخش وقامت استوارش نخل های سرفراز جنوب را یادآور بود.

عمرش طولانی و سایه اش بر سر خانواده و شاگردانش مستدام.

روزی روزگاری محله جبری بوشهر

مهدی غضنفری



در پاسداشت مقام مادر و مامان صفیه (دی مهدی یا صفو بانو) دوست دارم «دو داستان» کوتاه خانوادگی را رونمایی کنم. داستان داستان است و این بستگی به خودتان دارد که متن پیش رو را باور کنید و یا نکنید!

برای مامان صفیه بانوی بامزه محله جبری و ساکن سنگی که قلیه، دال عدس و کتلت ش حرف نداردا

او روزی روزگاری از «خور دی سیفو تا تُل ژاپنی» را بارها و بارها شنا کرده است:

داستان اول:

«مامان صفیه» بانویی تقریبا همیشه اخمو است اما قلبی از طلا دارد! او متولد بوشهر و کوی زیارتی های محله جبری است (جبری یکی از محله های فرعی اما مهم بوشهر است که شامل کوی زیارتی ها، خرمایی ها، سیاه گِلی ها و بازار یا خرکی هاست) او مادری فوق العاده و آشپزی غِزون (کولاک) است. سالها پیش وقتی بابا حسینعلی که اصلیتی دهدشتی داشت(دهدشتی به همراه بهبهانی، کوتی و شنبدی یکی از چهار محل اصلی و قدیمی بوشهر است) اما مقیم شیراز بود پیشنهاد ازدواج به مامان صفیه داد، مامان صفیه جوابی نداد و گفت جواب بماند برای چند ماه بعد. او عهد کرده بود وقتی به بابا حسینعلی پاسخ دهد که مسافت طولانی «خور دی سیفو» تا «تُل ژاپنی» را شنا کند و اگر ندایی آمد پاسخ دهد چه ندایی؟ نمی دانم هیچگاه ندانستم! شنا تا تُل ژاپنی کاری سخت حتی برای مردان بود. پیش از انقلاب دخترها در بوشهر اجازه ی شنا در دریا را داشتند اما بیشتر آب بازی بود تا شنا اما مامان صفیه آن زمان آرمانی داشت، جوان بود و پاهایش درد نمی کرد، پس سحرگاه چهارشنبه روزی به دریا زد تا مسافت طولانی «خور دی سیفو تا تُل ژاپنی» را شنا کند و وقتی موفق شد تصمیم گرفت با بابا حسینعلی ازدواج کند. مردی که بشدت مستبد بود اما قلبی از طلا داشت! او دنیا دیده و آشکارا یک نابغه فنی بود، کمتر کسی را قبول داشت، عاشق فیلم های آمریکایی بود و مدعی بود که همه ی آنچه را که می داند را از این فیلم ها آموخته است! مامان صفیه بعدها در گوش چپ خاله صدیقه و گوش راست خاله سکینه گفته بود که برای ازدواج با بابا حسینعلی قلب ش آرام نمی گرفته تا ندایی می شنود! «صفو پاسخ مثبت بده خیر است».

داستان دوم :

اردیبهشت سال ۱۳۷۶ هجری شمسی است مامان صفیه پنج بچه اش را دارد: مهدی/متی، مهتاب/ مَتی، مجتبی/مُجو، مصطفی/مُصو و مژده/مُژی و بابا حسینعلی نیز در قید حیات است و هنوز بدلیل مشکلات زمینه ای و خطاهای پزشکی در بیمارستان لقمان تهران فوت نکرده است..

مامان صفیه سالهاست از کوی جبری و از «خور دی سیفو» که نام و مکانی جالب بر روی نقش های بین اللملی دریایی جهان است تا «تُل ژاپنی» شنا نکرده است چرا؟ چون بعد از انقلاب امکان شنای زنان حتی با پوشش محلی ممنوع شد در این سالهای آخر نیز مامان بدلیل درد زانو حتی امکان راه رفتن معمولی بدون کمک عصا را نداشت تا چه برسد به شنا در دریا که اعتماد به نفس زیادی می خواهد.

اما صبح روز چهارشنبه اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۶ اتفاق عجیبی رخ داد که من بعد از سالها برای شما تعریف می کنم با اینکه خودم نیز بعد از گذشت سالها از آن واقعه تحلیلی ندارم

مامان صفیه چند روزی بود که تب شدیدی داشت و در بستر افتاده بود و چون من بر بالینش بودم هذیان های گاه و بی گاهش که فاقد معنی خاصی بود را می شنیدم اما دوشنبه شب به یکباره تبش قطع و خوب شد!

مامان خیلی معمولی از تخت خارج شد و بدون مُنگه (غرزدن بوشهری) و بدون کمک به مانند کسی که پایش درد نمی کند به دستشویی رفت و بازگشت و به من گفت:«مامانی! چهارشنبه صبح خیلی زود از "خور دی سیفو تا تُل ژاپنی" شنا می کنم و برمی گردم تو و دایی عباس ات فقط من را از روی طراد (قایق کوچک تندرو جنوبی) همراهی خواهید کرد با دایی ات تماس بگیر و او را در جریان بگذار».

نمی دانم چرا هیچ کنجکاوی بیشتری نکردم و برایم درخواست عجیبش عجیب نیامد و سه شنبه ظهری به دایی عباس زنگ زدم تا بگویم که مامان صفیه چه تقاضایی دارد اما دایی عباس خیلی معمولی و طبیعی گفت:«متی! چهارشنبه صبح زود تو تُل ژاپنی چکار داری؟!» گفتم: «من کاری ندارم خواهرت کار دارد!» و دایی بدون هیچ کنجکاوی و پرسش بیشتری گفت: «من آماده و درخدمتم». عجیب آن بود که کنجکاوی نکردم که دایی عباس از کجا می داند که چهارشنبه باید من را به تُل ژاپنی ببرد؟!

چهارشنبه اردیبهشت سال ۷۶ مامان صفیه را بسان دختری ورزشکار بدون پای درد با آرمانی بلند در حد قهرمانان المپیک سوار بر موتور هوندا هفتادم کردم و بدون اینکه کسی را بیدار کنیم و حتی بابا را خبرنماییم به سمت دریای جبری و خور دی سیفو حرکت کردیم. دایی عباس در طرادش نشسته بود و آماده بود. مامان از موتور پیاده شد و با دایی عباس صحبت کرد و من موتور را قفل کرده و به آنان پیوستم. مامان گفت: «با شنا از خوردی سیفو به تُل ژاپنی می روم و برمی گردم و ما نیز از روی طراد او را همراهی می کنیم».

نه من و نه دایی عباس هیچ مخالفتی نکردیم و خیلی راحت پذیرفتیم انگاری که پیشنهادش از جنس قدم زدن در پارک است مامان لباس و روسری اش را مرتب و محکم کرد صندل هایش را بیرون آورد و جفت نمود و به آب زد مامان چنان شنا می کرد که من فقط در المپیک ها دیده بودم و به تُل ژاپنی رسید و کمی در تُل قدم زد بعد به یکباره به آسمان نگاه کرد مکثی نمود و به دریا زد و بازگشت و من با موتورم او را به خانه رساندم و بدون اینکه کسی متوجه شود به بالینش رفت.

چند ساعت بعد بیدار شد و با کمک من به دستشویی رفت چون درد پایش بازگشته بود و حتی کمی تب داشت روز بعد تبش خوب شد اما درد پایش هیچگاه بهبود پیدا نکرد و در سالهای بعد بیشتر هم شد هیچگاه من با دایی عباس در رابطه با آن روز و اتفاق عجیب حرفی نزدم انگاری چنین روزی نبوده و اتفاق عجیبی نیز رخ نداده است

سالها بعد، بعد از کلی مِن و مِن کردن روزی از مامان صفیه پرسیدم قصه آن اتفاق چه بود؟

گفت مدت ها بوده که قلبش آرام نمی گرفته و منتظر ندایی بوده است آن شنا راهی برای فهم این مهم و دریافت ندا بود! عجیب است! مامان این ها را گفت و من بدون هیچ کنجکاوی بیشتری شنیدم و پرسش بیشتری را مطرح نکردم! چرا؟! نمی دانم هیچگاه ندانستم.

زنده یاد چاهی بخش نماد اخلاق جوانمردی در ورزش

عبدالباقی صداقت



جامعه محبوب و محترم پیشکسوتان ورزشی و علی الخصوص فوتبالی ها همیشه مورد توجه و احترام اقشار مختلف مردم قرار داشته اند و خاطرات و عملکرد آنان سرمشقی است برای نونهالان و نوجوانان فوتبال آموز و دوست داران فوتبال.

زنده یاد مجید چاهی بخش یکی از پیشکسوتان کم نظیر فوتبال استان بوشهر بود و با اخلاق شایسته و نیکو و رفتار پهلوانی و جوانمردی، الگویی برای همه ورزشکاران محسوب می شد.

یکی از دغدغه های این بزرگ مرد عرصه ورزش، تلاش در جهت ایجاد شور و نشاط ورزشی در میان جوانان و شکوفائی و اعتلای جایگاه فوتبال در سطح شهرستانهای استان بود و به عشق تیم محبوب و مردمی ایرانجوان بوشهر، افتخار خدمت به ورزشکاران و فوتبال دوستان را داشت.

زنده یاد در کارهایش جدیت خاصی به خرج می داد و به رعایت کردن اصول و قوانین ورزشی پایبندبود و برای او اهمیت ویژه ای داشت و در کار و وظیفه مربیان و دست اندرکاران باشگاه دخالتی نمی کرد و فقط بعنوان مشاوره نقطه نظرات خود را ارائه می داد.

آن شادروان انسانی پاک و وارسته و بدور از همه حاشیه ها و هیاهو بود و بخاطر وحدت، بقاء و سربلندی باشگاه ایرانجوان تلاش می کرد مشکلات و معضلات را برطرف کند.

به یاد دارم در جشنواره ورزشی فرزندان وزارت نیرو در سال ۱۳۸۵درشهر اردبیل در خدمت ایشان بودم در آن تورنومنت تیم توزیع برق توسط امین معینی وتیم آبفا توسط اینجانب حضور داشتند.

در هنگام برگزاری مسابقات زنده یاد در گوشه ای از سالن می نشست و هیچ گونه دخالتی در کار مربیان و بازیکنان نمی کرد و در هنگام استراحت بین نیمه ها در صورت نیاز مواردی را گوشزد می نمود در حالی که ایشان از مربیان و کارشناسان رده بالای فوتبال به حساب می آمدند. به همین خاطر باشگاه های ورزشی و مدارس فوتبال استان می بایست فداکاریها و از خود گذشتگی های این پیشکسوتان دلسوز ورزشی را بعنوان یک درس به جوانان و نونهالان آموزش داده تا فوتبال آموزان با راه و روش این بزرگان آشنا شده و آن را سرلوحه کار خود قرار دهند. یاد و خاطره زنده یاد شادروان مجید چاهی بخش گرامی باد!

تقدیر از کتاب «رئیسعلی قهرمان»

کتاب رئیسعلی قهرمان نوشته محمود حیدریه نویسنده بوشهری در نخستین جشنواره ملی ترجمان فتح شایسته تقدیر شد.

به گزارش خبرنگار مهر، در آئین اختتامیه جشنواره ملی ترجمان فتح که با موضوع ترجمه و تألیف ادبیات مقاومت به زبان‌های زنده دنیا برگزار شد، از کتاب «رئیسعلی قهرمان» نوشته و ترجمه محمود حیدریه از سوی هیئت داوران شایسته تقدیر شد.

کتاب رئیسعلی قهرمان در سال ۱۳۹۸ و به دو زبان فارسی و انگلیسی چاپ شد. شایان ذکر است این کتاب اولین کتاب دو زبانه در خصوص شهید رئیسعلی دلواری برای کودکان و نوجوانان است.

قهرمانی به نام مادر



عباس طبیب‌نژاد

مادر یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های عاطفی و اجتماعی است که برای ما این تصویر که مادر خطابش می‌کردیم قهرمان همه دوران پر فراز نشیب زندگی بود. او که در محلی که به بیرحمانه‌ترین شکل با غریبه برخورد می‌شد، آمده بود که با زمانه بیرحم و خشن دست و پنجه نرم کند. گویا از خانه پدری این چنین بر می‌آمد که هیچ فرش قرمزی برای او پهن نمی کنند و باید به جای شخم و درو کردن زمین با فقر خانمانسوز بجنگد. دهه ۴۰ سخت‌ترین و خشن‌ترین سالها را پشت سر گذاشتیم . ناخدای خانه ما از کار بیکار شده بود و فقر از سر و روی ما می‌بارید.

باید زمستان سختی را پشت سر می‌گذاشتیم. تک اتاقی داشتیم که فرش‌مان حصیر بود و به جای سرامیک، تلی از خاک زیر حصیر بود. ناخدا گهگایی به کارهایی موقت که بیشتر نگهبانی و یا بنایی بود به کار می‌پرداخت، آخر این که او تصمیم گرفته بود که ناخدایی لنج وکار در دریا را به بهانه بارگیری نکردن مشروب، به کنار بگذارد و در خشکی به دنبال روزی حلال بگردد که این تصمیم مصادف شده بود با بیکاری و سایه انداختن زجر و فلاکت و تحقیر شدن در محله‌ای که اختلاف طبقاتی در آن شدید و بیشتر به تنازع بقا شبیه بود. او روزهای زیادی بیکار و در به در بدنبال کار می گشت.

شبها با چهره غمگین و شرمنده به خانه می‌آمد و ما با سن کم‌مان همه چیز را درک می کردیم. خدایا بدبختی چه ملموس همه ما را زود بزرگ کرده بود و دوران کودکی از زندگی‌مان حذف شده بود. و حالا این مادر بود که اقتصاد ورشکسته زندگی ما را باید مدیریت می کرد. زمستان سختی پیش روی ما بود، و شاید شبهای زیادی مادر با شکم گرسنه می‌خوابید که ما خبر هم نداشتیم.

زمستان با تمام نداری و سختی را رد کردیم و مادر سعی می کرد که هیچ کس از امورات ما خبر دار نشود. آخر این که او بسیار مغرور و مصمم بود که با زمانه بستیزد و از بد روزگار در جنگی بسیار ناعادلانه و به تنهایی کار سختی در پیش داشت. تابستان از راه رسید و نمی‌دانم بستنی و یا یخ در بهشت چه کسی به مادر پیشنهاد داده بود . او مصمم بود که خانواده‌اش را از چنگال فقر نجات دهد. وسایل ساخت بستنی را با هر زحمتی بود فراهم کرد و برای مواد اولیه آن که یخ و نمک، رنگ و شکر و گلاب بود باید فکری می کرد، که از همه دشوارتر تهیه یخ بود که هر روز می‌بایست قبل از خروس خوان صبح ساعت ۳ تا ۴ به تنهایی کنارجاده ظلم آباد در تاریکی مطلق و صدای زوزه سگها که فضای ترسناکی را ترسیم می کرد، در انتظار ماشین یخی می‌نشست و بعد که ماشین یخی می‌رسید و یه قالب یخ تحویل می گرفت از شوق بدست آوردن به موقع یخ، به کلی وزن سنگین و سردی آن را فراموش می کرد و یخ بر سر، با عجله خود را به خانه می‌رساند و بدون هیچگونه استراحتی به درست کردن «یخ در بهشت» می‌پرداخت. خدایا در این مخلوق چه عشقی نهادینه شده که وجود خودش را نفی می کند و برای سرا پا نگهداشتن خانواده‌اش کاری صد در صد مردانه را به دوش بکشد و هر روز یخ در بهشت که آن روز بستنی می‌نامیدنش آماده کند و بیچاره پسر بزرگ خانواده، نمره اول کلاس و افتخار مادر، باید هر روز صبح یخچال بدست در پی فروش بستنی باشد و اینجاست که پی به نیروی بالا دستی فقر باید برد که برای فرار از آن باید دست به انتحار زد تا قوام خانواده که اخلاق، ایمان وسفره حلال بود، حفظ و سرا پا نگهداشت.



روزهای پر زحمت ولی با سرافرازی می گذراندیم، هرچند که در یکی از روزها اتفاق بدی افتاد و یخچال که در آن بستنی برای فروشٍ می گذاشتیم در اثر بی احتیاطی شکسته شد، حدوداً ظهر تابستان بود و مادر برای بدست آوردن یخچال با پای پیاده راهی بهمنی شد. او مسافت بهمنی که رفت و برگشت آن که بیش از ۲۰ کیلومتر بود بدون استراحت را در ۳ ساعت طی کرد و خوشحال از آوردن یخچال خستگی راه را فراموش کرده بود. مگر می شود در گرمای بالای ۴۰ در گرمترین ساعت روز پیاده از ظلم آباد تا بهمنی رفت؟ این چه نیرو و انگیزه‌ای در آن نهفته شده که با آن جثه لاغراندام دست به آن کار زد.

با تمام سختی ها روزهای خوبی را پشت سر می گذاشتیم، اما تابستان عمر کوتاهی داشت و فصل بستنی تمام می شد و از وحشت نداری، آینده روشنی را در زمستان پیش بینی نمی کردیم، هرچند که ته دلمان به یک چیز قرص بود اینکه مگرمی‌توان قهرمان داشت و نگران بود و آن قهرمان ما «مادر» بود.

شیف، دنیایی که غریب مانده

سفر به شیف، سفر به دنیایی‌ست آشنا اما فراموش شده؛ دنیایی که غریب مانده، و وجودش سال‌های سال، پشت عنوان مجذوب کننده‌ی توسعه و مدرنیته، انکار شده...

گوشه گوشه‌ی جزیره برایتان حرف می‌زند. از زندگی با هم‌سَایه _ و نه در کنار همسایه_ تا پیوند مردم با دریا و کارشان _ و نه غرق شدن در دریای کارشان ...

سفر به شیف برای ما بوشهری‌ها، سفر به خودِ خودمان است: بازگشت به هویتی که زیر زرق و برق این روزگار شلوغ و آشفته، مدفون شده...

رفتن و دیدن، به خود می‌آوردمان، و نرفتن و ندیدن، نتیجه‌ای جز نداشتن حس تعلق نخواهد داشت...

تعلق به مردم، به فرهنگ، به آداب، به محیطِ زیست، به خاک، به آب و دریا، و به وطن... نادر ابراهیمی عزیز چه خوب گفته که: «اگر میهنت را بشناسی، عاشقش خواهی شد».



و عشق به میهن گمشده حال ماست...

پ‌ن: چند بار تا حالا وقتی بوشهر رفتید و تابلو شیف رو دید و به هر دلیلی گذشتید و دیدن این گنجینه کم نظیر رو از دست داده‌اید؟

پ‌ن: به نظرتون چرا با این همه جاذبه فرهنگی، عقبه تاریخی و زیبایی، جزیره شیف نادیده گرفته شده است؟

https://www.instagram.com/p/CYlnTM-tveb/?utm_medium=copy_link

روزی که استقلال در بوشهر زانو زد



حسین شادکامی

آن روز جمعه در یک هوای سرد مرطوب با دوستانم بر روی سکوی شمالی شرق استادیوم بندر بوشهر که غلك از جمعیت بود، غریب نشسته بودیم. می گفتند جمعیت ۲۰هزار نفری از صبح از شهرهای اطراف آمده بودند که از ساعت ۹ صبح در اطراف استادیوم تجمع کرده و هر ساعت که به بازی نزدیکتر می شد فوج فوج تماشاگران با انواع وسیله نقلیه از راه های دور و نزدیک خودشان را به این بازی می رساندند که تماشا گر بازی آبی های پایتخت باشند. می گفتند امروز تلافی شش تایی ها را از ایران جوان می گیرند. ولی چیزی که مو دیدیم از جمعیت بیش از این نشون می داد. روی زمین و سر پا ایستاده بودند. کاظم و حسین استقلالی بودند. حتی خودم، ولی بین این دو تیم اول ایران جوان که الفبای مکتبش یاد گرفته بودیم البته در حد ابتدائی، آنها خودشان را برای کرکری با ما آماده می کردند. دلهره عجیبی داشتم. دوست داشتم یک معجزه بشه، ولی بزرگی استقلال از جمعیتی که با شور تشویقش می کردند نشون داده می شد. انگار که توی استادیوم آزادی هستیم. سمت جنوبی مون دلو و سیاه قنبری و دسته هاشون تو جمعیت استقلالی ها گم شده بیدند. نسل جدید هم بازی مهمی از ایران جوان ندیده بیدند.

با سوت داور، بازی شروع شد. تاکتیک های استقلالی ها و پاس به هم با شوق تماشاگران



کاپیتان ایرانجوان محسن هاشمی
کاپیتان استقلال : پرویز مظلومی

هوادارش و با تشویق های پیاپی استادیوم را پر کرده بود. یک حرکت زود هنگام زرنیچه و نامجو روی دروازه ایران جوان یک جهش یکپارچه در روی سکوها خیز برداشت، بقولی دل تو کوممون نبید و دفع آن توسط دفاع میانی و ستون تیم محسن هاشمی خنثی شد. چیزی نگذشت که توپ لو رفت و عباس شهابی آن را به فرامرز قوسی رساند و او هم توپ را با شگرد خاصی وارد دروازه استقلال کرد. اما استقلالی ها عقیده به آفساید داشتند. شادی این گل زود هنگام در آن استادیوم شلوغ فقط در ردیف شمال غربی استادیوم (جایگاه ایران جوان) و سمت دلو و دار و دسته اش و جمع چند نفره ما دیده شد. تماشاگران یقین داشتند که استقلال بیش از یک گل به ایرانجوان می زند. باز با هر حمله استقلالی ها خیز تماشاگرا هوادار استقلال که هنوز امید به برتری این تیم داشتند و باورشان بود که گل اول خطای داور بوده است. زمان بین گل اول تا رسیدن به گل دوم که برای ما در شور و تشویق بودیم به کندی پیش می رفت که سعید درویشی با گام های بلندش سه کنج دروازه استقلال را برای دومین بار باز کرد. این بار این انفجار باور نکردنی بیشتر جمعیت را از سکوها بلند کرد. اینجاست که جمیت فهمید که امروز روز درخشش اژدهای سرخ که طی چند سال دست و پایش بسته بودند و در زنجیر اسارت نشانده بودنش، است. تیم پر آوازه و مهره دار استقلال به وحشت افتاده بود. واقعاً کلاس بازی کلاس منچستری بود که حسن پور از مکتب ایران جوان به ارث برده بود و ارنج را ستونی از مقاومت دفاع مستحکم و نفوذ ناپذیر بسته بود.

نیمه اول با دلهره که نکند استقلال موتورش را روشن کند تمام شد و هر دو تیم به رختکن رفتند. شور و هیجان در بین جمعیت و گروهی که امید به نیمه دوم بازی استقلال داشتند وجود داشت.

با ورود بازیکنان به میدون در نیمه دوم، شعار «گل به گلستان آمد جوان به میدان آمد» چنان طنین و لرزه



تیم ایرانجوان بوشهر در مصاف با استقلال در سال ۱۳۶۷
ایستاده از راست: حسین قائد مقام، محمد شهابی، ابراهیم فراشبندی، اصغر زارع، رحیم فره وشی، علیرضا (سعید) درویشی.
نشسته از راست: محسن هاشمی، عباس شهابی، حسن بختیاری، یوسف غریب زاده، فرامرز قوسی. (عکس از آرشیو امید محمدیان)

ای بر استقلالی ها که در اول بازی به سوی تماشاگر هوادارشان گل پرتاب می کردند و مورد تشویقشون قرار گرفتند، شد که می دیدند حال هیچ شوری در بین تماشاگرانشان دیده نمی شود. پرچم های آبی ها نیمه افراشته شده بودند و پرچم های شیرهای سرخ ها با شعار «این زمین مال کیست، مال ایرانجوان بوشهر»، «هله مردان جنگی، هله شیران جنگی» در هوا به گردش در می آمد. استقلال با توجه به این که روحیه اش در نیمه اول بهم ریخته بود، داشت خودش را جمع جور می کرد و با تغییر دو مهره به دروازه ایرانجوان یورش می برد. ولی انگار که جلو دروازه ستونی از دیوار کشیده شده باشد. با هر حمله استقلالی ها، چشمانم را می بستم تا لحظات شیرینم را تلافی گل استقلال خراب نکند ولی مگه فراشبندی و غریب زاده می گذاشتند توپی رد بشود. دو برادر عباس و محمد مثل شهابی بودند که در زمین می درخشیدند. زارع دروازه اش را با طلسم غیرت پوشیده بود. بختیاری و فرهوشی و قاید مقام برای حریفان کم نیاوردند. ربع ساعتی از نیمه دوم نگذشت که گل سوم توسط درویشی ستاره زمین به ثمر رسید. این دفعه دیگر کسی نبود که روی سکو نشسته باشد و تا پایان بازی همه ایستادند، دوست و دشمن در شور و شادی و تشویق بودند.

استقلالی ها که در اول بازی، میدان را از آن خود می دانستند حالا یکه و تنها شده بودند و حتی تلاششان برای برهم زدن رسم و رسوم بازی به نتیجه نرسید.

عصر آن جمعه ۱۶ دی ماه ۱۳۶۷ بیادماندنی و شادی آفرین که پاسی از شب بعد از راهپیمایی با شکوه هواداران از استادیوم تا مقر باشگاه ایرانجوان وجشن در آنجا همراه بود که قریب به بیش از ده سال این صحنه را ندیده بودم، و پیر و جوان مشتاق در شادی که در پوست خود نمی گنجیدند و در کوچه و برزن نام ایران جوان ورد –زبان مردم بود و شاهکار بیاد ماندنی در تاریخ فوتبال این باشگاه به ثبت رساندند.

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر

تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان



رزم بوشهری ها در عملیات کربلای پنج

(سوم بهمن سال ۱۳۶۵)

محمد طاهری رزمنده گردان کمیل ناوتیپ امیرالمومنین بوشهر

من و حسین بهرام غریبی (شهید) کنار هم نشسته بودیم که یکی از بچه های گردان اومد و گفت محمد بیا هدایت احمد نیا (شهید) (فرمانده گردان) با شما کار داره من هم رفتم به سنگر فرمانده دیدم که ناصر جوهرزاده (شهید) و یوسف بردستانی (شهید) (معاون گردان) هم اونجا هستند فرمانده گردان گفت بچه ها میگن تو قبلا آموزش بی سیم دیده ای چون کمک بی سیم چی گروهان یک زخمی شده و رفته عقب باید با گروهان یک امشب بیای عملیات. گروهان یک مرتضی دریائیان بود (فرمانده گروهان یک) و غلام محمد زاده هم بی سیم چی او بود ومنم شدم کمکی غلام محمدزاده. شب منتظر دستور حرکت بودیم داخل سنگر بودیم بهرام غریبی (شهید) با سرنیزه یه کمپوت گیلاس باز کرد و گفت بچه ها آخرین کمپوت گیلاس را بخورید، اولین نفر که گیلاس خورد مرتضی شمسا (شهید) بود و بعد علی محمودی (شهید) (فرمانده دسته) بود و بعد من و بعدش غلامرضا غریبی(در تیرماه ۶۷ درجزیره مجنون آسمانی شد) خورد. یک ساعتی که گذشت پیک گردان جابر فقیه اومد و گفت بیاین سوار لندکروز بشید میخوایم حرکت کنیم. حرکت کردیم و به نزدیکی های منطقه درگیری که رسیدیم پیاده شدیم حدود نیم ساعتی پیاده حرکت کردیم. مقداری که رفتیم به سمت راست بطرف خاکریزی که قرار بود تصرف کنیم تغییر مسیر دادیم و سریع خودمان را به پای خاکریز رساندیم و الله اکبر گویان در میان حجم وسیع آتش دشمن خود را بالای خاکریز و داخل کانال بالای خاریز قرار داریم و با دشمن در حال نبرد شدیم که در این موقع گروهان ۲ که هدایت احمد نیا (شهید)با آنها بود از کنار ما رد شدند و به طرف ضلع غربی کانال داخل خاکریز رفتند من در کنار مرتضی دریائیان بودم که با بی سیم با هدایت تماس داشت.

در حین عملیات منور زدند و دیدم جسد شهید مرتضی شمسا کنارم هست. چند متر بالا تر آمدم داخل کانال غلام رضا تیلک (شهید) را دیدم که داره به طرف مقابل تیراندازی می کنه و حسین خسروی (شهید) عبدالحسین ملک زاده (شهید) و یوسف دشتی (شهید) هم کمی آن طرفتر بودند و بعدش هم غلام رضا غریبی (شهید جزیره مجنون ۶۷) و غلام رضا مرادی (شهید) کریم چاهوری (شهید) را دیدم که دارن تیراندازی می کنند به غلامرضا غریبی گفتم بیا دنبالم به من گفت میام دنبالت باهم کنار سنگری که قبلا بودم رفتم ودوتایی رفتیم بطرف مرتضی دریاییان و غلام محمدزاده دوتایی رفتیم داخل سنگر در این لحظه مرتضی از موسی درون پرور که آرپی جی زن بود خواست به طرف تیربار مقابل شلیک کند موسی رفت روی کانال که آرپی جی بزند که یه تیر مستقیم به پای موسی خورد که یه یا زهرا گفت و درون کانال افتاد. من که داخل سنگر بودم و از داخل یکی از چشم های سنگر به بیرون نگاه کردم دیدم در نزدیکی ما عراقیها هستند. چون تعداد ما هر لحظه کمتر می شد عراقیها بر ما درحال مسلط شدن بودند از سنگر بیرون آمدم که احمد شاکر را دیدم که زخمی شده و بر دوش پسر عموشه، در این لحظه محاصره ما خیلی تنگ شده بود. مرتضی دریائیان هم بر اثر ترکش نارنجک یکی از چشماش را از دست داده بود. کانال پر شده بود از اجساد شهدا و اجساد عراقی. نزدیک صبح بود که پیک گردان جابر اومد گفت عراقیها اول کانال هستند و هرکه میتونه عقب نشینی کنه، محمد دریانورد و مهدی رجبی و مهدی صالحی را دیدم که دارن عقب میرن منم به هر زحمتی بود از روی شهدا رد شدم و خودم را به پشت یه خاکریز دیگه انداختم، با بقیه بچه ها حدود ۱۰۰متری ازکانال دور شدیم و یه لندکروز بود که خودمان را داخلش انداختیم که عقب بریم که لندکروز تو دید عراقی ها بود و لندکروز را به تیر بستند که یه تیر به زانوی مهدی صالحی برخورد کرد. تا ظهر آن روز خودمان را به مقر مارد رساندیم.

در این عملیات پنج نفر از بچه های گناوه شهید شدند که عبارتنداز شهیدان غلامرضا تیلک، محمود احمدی، یوسف دشتی، حسین خسروی، ۵ عبدالحسبن ملک زاده.

فشار مضاعف مالیات بر گرده طبقه متوسطِ فرودست شده



دکتر سجاد بهزادی

بودجه با علم اقتصاد یک پیوند عمیقی دارد. دولت سیزدهم می داند که طبقه متوسط جامعه ایران سقوط کرده و طی سالهای گذشته پهنه وسیعی از این جامعه فقیر و فرودست شده اند؛ اما با این وضعیت بودجه ای برای سال ۱۴۰۱ برنامه ریزی شده که مالیات در آن بسیار پررنگ تر از همیشه است. سایه سنگین تامین این مالیات هم بر دوش طبقه متوسطِ فقیر شده و فرودست جامعه ایران خواهد بود.

پرسش این است که چرا سهم بالایی از مالیات سال ۱۴۰۱، باید بر گرده طبقه متوسط و فرودست شده جامعه ایران باشد؟



امروز طبقه متوسط جامعه ایران، فرودست شده و با طبقه تهیدست تلاقی پیدا کرده. این طبقه آنچنان هم که فکر می کنید در برابر فشارها و تهدیدهای اقتصادی اهل مدارا و گفت وگو نیست. خشم این طبقه، ناگهان رنگ خشونت به خود می گیرد

فاصله طبقاتی در ایران امروز بیش از هر زمان دیگری احساس می شود. مردم در وضعیت فقر شدید، یک طبقه پهن پیکر و مرفه ای را روبروی خود می بینند که رانت ها را می بلعد و با فرار مالیاتی که دارد، تامین مالیات دولت ها را نیز از با قلدری دور می زند.کاش حالا که دولت هم نمی تواند و یا این که اراده ای جدی برای تامین مالیات خود از ثروتمندان ندارد، این طبقه خود کمی انصاف به خرج می داد و مالیات خود را طبق قانون پرداخت می کردتا طبقه ضعیف جامعه کمتر زیر دست وپا له شوند.

الان نیاز هست که طبقه سرمایه دار جامعه ایران در مواردی، در مکتب ثروتمندان جوامع غربی اندکی هم درس اخلاق و اقتصاد فرا بگیرد وبا جامعه تهیدست هم نوایی کند.

در خبرها آمده بود هشتاد و سه تن از ثروتمندان جهان با انتشار نامه‌ای سرگشاده خطاب به دولت‌های خود، خواستار اخذ مالیات بیشتر از آنها برای تامین بودجه و نجات اقتصاد کشورهایشان شده اند.

امضاء کنندگان این نامه از سیاستمداران جهان خواسته‌اند تا برای رفع نابرابری در جهان فکری جدی و اقدامی فوری بکنند. در بخشی از این نامه آمده است: «ما نه پرستاریم و نه پزشک، راننده آمبولانس هم نیستیم که بتوانیم کاری برای بهبود بیماران مبتلا به بیماری کووید۱۹ انجام دهیم. پیک تحویل مواد غذایی و یا مسئول چیدمان قفسه خوراکی‌های یک سوپرمارکت هم نیستیم که از ما کاری برای کمک به مشکلات مردم بر بیاید. ما فقط پول داریم، پولی که در حال حاضر برای بهبود شرایط اقتصادی جهان به آن بسیار نیاز است.»

در جامعه ما بنظر می رسد «به حق چیزهای ندیده و نشنیده؛» همه چیز برعکس نمود پیدا کرده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد دولت پیش‌بینی کرده است در سال آینده درآمدهای مالیاتی ۶۲ درصد افزایش پیدا کند و طبقه متوسطِ زمین خورده جامعه ایران و فقیران، برای تامین این مالیات باید زودتر از ثروتمندان به صف شوند.

یک نمونه مالیاتی که طبقه پایین جامعه را هدف قرار خواهد داد این که؛ دولت قرار است بر خودروهای سواری و وانت که ارزش آن بیش از یک میلیارد تومان است، مالیات پلکانی از یک درصد تا ۴ درصد بگیرد. طبقه متوسط به چه گناهی باید مالیات خودرویی را پرداخت کند که به خاطر تحریم ها و بحران های تصمیم گیری در دولت ها، سربه فلک کشیده است و حتی قبل تر نیز یک بار مالیات آن را پرداخت کرده است؟

این که یک خودرو معمولی که در تمام جهان به سادگی در اختیار طبقه متوسط و پایین جامعه قرار دارد و در ایران به خاطر تورم شدید گران شده است و حالا دولت می خواهد از آن مالیات بستاند شرم آور نیست؟

از طرفی مالیات طبقه فقیر و متوسط جامعه قرار هست کجا هزینه شود و چه قدر در خدمت توسعه و آبادانی کشور قرار خواهد گرفت؟

در یک نمونه دیگر و پاسخ به این پرسش باید به بودجه صدا و سیما اشاره کرد. بررسی لایحه بودجه ۱۴۰۱ نشان می‌دهد در سال آینده بیش از ۵ هزار میلیارد تومان برای سازمان صدا و سیما بودجه تعیین شده است تا این رسانه به تولید صدا و محتوا در تلویزیون و فضای مجازی بپردازد. رسانه ای که خود با چالش فقر مخاطب و مشروعیت پایین در افکار عمومی روبرو است.

روزنامه دنیای اقتصاد در یادداشتی نوشت «اگر فرض کنیم که هفته کاری ۴۸ ساعت باشد، در یک‌سال حدود ۲۳۰۰ ساعت کاری خواهیم داشت. با این فرض، هر یک ساعت تولید محتوا در سیما هزینه دستمزدی حدود یک‌میلیارد تومان خواهد داشت».

همچنین، برای تولید و پخش صدا حدود ۷۶۰میلیارد تومان و در نهایت برای حمایت از تولید محتوا در فضای مجازی ۲۵۰میلیارد تومان پیش‌بینی شده است. برآوردها نشان می‌دهد بودجه صداوسیما در سال آینده به نسبت امسال، رشد ۵۶ درصدی داشته است و بخش عظیمی از این بودجه قرار هست از دارایی های طبقه متوسط فقر زده جامعه ایران تامین شود. طبقه متوسط را ضعیف و نحیف تر کردید و حالا می خواهید آن را میان تورم افسارگسیخته و مالیات رها کنید، غافل از این که این وضعیت بیش تر به یک بحران و سونامی شبیه است که دامان همه را خواهد گرفت. امروز طبقه متوسط جامعه ایران، فرودست شده و با طبقه تهیدست تلاقی پیدا کرده اند. این طبقه آنچنان هم که فکر می کنید در برابر فشارها و تهدیدهای اقتصادی اهل مدارا و گفت و گو نیست. خشم این طبقه طغیان گر است و ناگهان رنگ خشونت به خود می گیرد. بر این اساس دولت ها بهتر است بی مهابا بر آن فشار مضاعف نیاورند.

سلامی و کلامی... یونس قیصی‌زاده

فشار بر جامعه چند قطبی



هر اتفاقی که این روزها در این کشور می‌افتد بلافاصله واکنش‌های متفاوتی به وجود می‌آید؛ اصولگرایان که چشم‌بسته قبول می‌کنند و دلواپسان که می‌خواهند سر منتقدان را به سنگ بکوبند و هر نوع انتقاد را مخالفت با انقلاب و صدای دشمنان و این چیزها می‌دانند.

اصلاح‌طلبان هم زبان به انتقاد می‌گشایند، گرچه به این انتقادات هیچ اهمیتی داده نمی‌شود و انگار نه انگار که مشکلی هم هست.

خیلی از مردم هم که بی‌تفاوت به اصولگرا و اصلاح‌طلب، هر دو را بازارگرم‌کن اوضاع سیاسی کشور می‌دانند و گرفتار مشکلات خودشان هستند و برایشان مهم نیست دعوای این دو طیف بر سر چه چیزی‌ست!

به نظر می‌رسد چاهی که دلواپسان برای دولت‌های مستقر اصلاح‌طلب خاتمی و اعتدال‌گرای روحانی کنده بودند، اکنون دامن خودشان را گرفته و انبوه تخریب آن دولت‌ها از تریبون‌های رسمی و غیر رسمی، باعث از بین رفتن اعتماد و سرمایه اجتماعی شده است و از این‌روست که هر اقدام دولت اصولگرا با اما و اگرهای فراوانی در جامعه روبرو می‌شود و تلاش دولتمردان برای قانع و همراه کردن کثیری از مردم با برنامه‌های خود راه به جایی نمی‌برد.

آن همه حذف و محدودیت و ردصلاحیت و کنار زدن، این روزها خودش را در تنهایی دولت اصولگرا نشان می‌دهد که علیرغم یکدستی سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری مدیریتی و در اختیار داشتن همه رسانه‌ها و تریبون‌ها و امکانات کشور، نتوانسته کثیری از مردم را با برنامه‌های خود همراه کند و در اجرای برنامه‌های ریاضت اقتصادی و افزایش مالیات و قناعت مالی و... نه تنها آن‌ها را در کنار خود نمی‌بیند که تقریباً مخالفت عمومی و صداهای بلندی نیز در رد و واکنش با این برنامه‌ها طنین‌انداز شده است.

شاید یکی از مواردی که موجب اعتراض مردم به این سیاست‌های سخت‌گیرانه اقتصادی دولت اصولگرا شده است، دوگانگی عملکرد مالی و اقتصادی دولت در دست و دلبازی برای نهادهای خودی و نورچشمی و سخت‌گیری برای اقشار مردم و تهی‌دستان است.

این‌که فشار بر مردم زیاد شود و مالیات‌ها و عوارض و قبض آب و برق و گاز و... افزایش یابد تا دولت بتواند پولی از مردم گرفته و به خزانه آورده و دست و دلبازانه این افزایش درآمدها را روانه حساب خودی‌ها کند که عملکردشان هم به شدت مورد انتقاد همین مردم است، نه منصفانه است و نه عادلانه و نه مورد رضایت مردم.

افزایش مالیات و عوارض باید همراه با بالا رفتن درآمد باشد و پولی در جیب این مردم بماند که بتوان مالیاتی از آن برداشت وگرنه با گرفتن انواع مالیات من‌درآوردی و عوارض سنگین از مردمی که در معیشت خود مانده‌اند و از طرفی رها کردن و فرار مالیاتی دلالان و رانت‌خواران و گردن‌کلفت‌ها و دانه‌درشت‌ها و بنگاه‌های بزرگ اقتصادی و... چرخ اقتصاد این کشور نمی‌چرخد.

به جای این همه فشار بر مردم، فکری اساسی برای برداشتن تحریم‌ها و احیای برجام و رابطه مسالمت‌آمیز با کشورهای منطقه و رفع تنش با دنیا و ریختن آب بر اختلافات و گشایش وضعیت سیاسی کشور کنید تا فضا برای آزادسازی دلارهای نفتی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی و امنیت سرمایه‌گذاری داخلی و ایجاد اشتغال و... فراهم شود، البته اگر این اختلاس‌گران و کاسبان تحریم و رانت‌خواران اجازه دهند اقتصاد رونقی بگیرد و مردم نفسی بکشند.